

بازمانده‌های زندگی مانی

کورنلیارومر / لدویک کئینون
امیر حسین شالچی



مانی داستان زندگی خود را به شاگردانش آموزش می‌داده است. آنان سخنان وی را نوشته‌اند. سپس مانی‌گرایی که شوربختانه تاریخ نامش را فراموش کرده، با آوردن پارچه‌های نوشته‌های آنان زندگینامه‌ای کامل از مانی فراهم آورده است که این کتاب بخش بازمانده آن است.

کورنلیارومر و لودویگ گنینون آن را از یونانی به آلمانی برگردان کرده و در سال ۱۹۸۸ چاپ پژوهشگرانه آن را بیرون داده‌اند. کتاب کنونی که از سوی تان در سال ۱۹۹۳ به چاپ رسیده دربرگیرنده زندگی‌نامه مانی، پیش‌سخن دلچسب کورنلیارومر و گفتاری از ژوزف زودبراک دین شناس بزرگ اروپاست. این کتاب هرگز در شمار پرارزش‌ترین و معتبرترین سندهای مانی‌گرایان است. جای شگفتی نیست اگر "همایش جهانی مانی‌شناسی" ویژه آن برگزار گرییده است.



نشر آتیه

شابک: ۹۶۴-۶۳۷۳-۵۹-۳
ISBN : 964-6373-59-3



مکتبہ اسلامی

۸

۶۵۰۹۲

بازمانده‌های زندگی مانی

کورنلیارومر ، لودویگ گئینون

امیرحسین شالچی

کتابخانه

رومر، کورنلیا

بازمانده‌های زندگی مانی / نویسنده: کورنلیارومر، لودویگ
گئینون؛ مترجم: امیرحسین شالچی. - تهران: نشر آتیه. ۱۳۷۸.
۷۱ ص

۱- مانی، پیامبر، ۲۱۶-۲۷۶؟ - سرگذشتنامه. ۲- مانویت. الف.
گئینون، لودویگ. ب. شالچی، امیرحسین، مترجم. ج. عنوان.
ب ۲ ر ۹ / ۱۴۱۰ BT ۲۹۹/۹۳۲



نشر آتیه

نام کتاب: بازمانده‌های زندگی مانی
نویسنده: کورنلیارومر، لودویگ گئینون

مترجم: امیرحسین شالچی

حروفچینی: آتیه

نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۷۸

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی و چاپ: احمدی

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۳-۵۹-۶۳۷۳-۹۶۴

ISBN 964-6373-59-3

آدرس: صندوق پستی ۱۹۸-۱۴۱۹۵، تلفن: ۹۲۱۵۵۰

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	پیش‌سخن از کورنلیارومر
۸	دین جهانی مانی
۹	دینی جهانی باز یافته می‌شود
۱۱	جهان، آمیزه‌ای از روشنائی و تاریکی
۱۵	داستان زندگی مانی
۱۶	دست‌نویس مانی، خردترین کتاب روزگار باستان
۱۹-۵۴	برگردان دست‌نویس کهن زندگینامه مانی متعلق به دانشگاه کلن
	دوره کودکی و جوانی نزد تعمیدگران / درخت خرمای سخنگوی / سبزی‌گریان / شکل در آب / توان یابی با نیروهای آسمانی / نگاره‌های هستی زمینی مانی / ظهور بزرگ دوقلوی آسمانی / ستایش دوقلوی آسمانی / من امید را در دلم نگاه می‌دارم / خودآگاهی بالنده برگزیدگی و ترس از وظیفه بزرگ / دلجویی و یاری دوقلوی آسمانی / ظهورهای دیگر دوقلو / لطف‌ها و نشانه‌هایی که بر مانی کرده و داده شد / نگاره درخت مو / جدایی درونی از تعمیدگران / موعظه‌ای از بارایس که عنوان «آموزگار» دارد / مکاشفه‌های کسانی که مانی سلف خود دانسته آدم / ست / ائس / سیم / هینوخ / پولوس / از نامه مانی به شهر اِدسا / از مؤده زنده مانی / پایان موعظه بارایس / از یکی از موعظه‌های دیگر بارایس، تنهایی مانی در میان تعمیدگران / مجادله با تعمیدگران و بریدن از ایشان، گنج‌خدایی / دیدن آب سیاه و بندآب پر روشنی / تازش به آموزش‌های تعمید‌گرا / پاکی که در نوشته‌ها آمده پاکی عرفانی است. / آشفته‌گی تعمیدگران، مانی کیست؟ / مناظره با تعمیدگران، مسیح برآستی چه آموزشی داده؟ / ... والخاصایوس بنیادگذار گروه تعمیدان به راستی چه آموزشی دارد؟ / دینی جهانی باز یافته می‌شود / دست و گریبان شدن پایان مناظره / دودلی مانی / فرستادن مانی / نخستین رهسپاری

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مبلغانه مانی / رفتن پنهانی به کتسیفون پدرود با پدز پاتیکوس / نقش پاتیکوس در برنامه رهایش خدایی / نخستین هواخواه دین تازه یک زن است / شفای دختری بیمار در آذربایجان دو قلو از مانی می خواهد فرستاده روانه کند / مانی و و پاتیکوس در توفان شن رهسپاری مانی به هوا و سرزمین شگفتی ها و دیدن مردی پرموی / یک شاه و همراهانش گروش می آورند / بازگشت به سوی پاتیکوس / پیروزی بر افسون دل سیاهانه یک متعصب دینی / دیدار با تعمیدگران در فرات و پایین دجله / رهسپاری باکشتی به هند	
پس سخن	۵۵
فهرست بن نوشتارهای همگانی مانی گرایی	۶۵
واژه نامه	۶۸

پیش سخن از کورنلیارومر

من مانیم، حواری عیسی مسیح به خواست
خدا پدر واقعیت، که من از اویم، که می‌زیود
و می‌ماند جاوید، که پیش از همه چیز بوده و
پس از همه چیز خواهد بود.

(دست‌نویس کهن مانی در کلن، برگ ۶۶)

مانی که در سده سوم ترسایی در بابل دینی جهانی را بنیاد گذاشت، خود را چنین شناسا می‌کند. هواخواهان او خود را مانی‌گرا می‌نامیدند و خود دین مانی‌گرایی نامیده می‌شود.

دین مانی گم شده است، پیکاری که در برابر وی و آموزش‌هایش چند سده به درازا کشید، کامیاب بود. دین‌های دیگر که مانی می‌خواست آنها را کامل کند، به‌ویژه دین ترسایی سخت از خود دفاع کردند. در کلیسای آغازین، دین‌آفرین بابلی «بی‌خدایی‌ترین پس مانده بدی» دانسته می‌شد. آگوستینوس اسپند^۱ (مقدس) که خود پیش از آنکه یکی از پیکارگران بزرگ ترساگرایی شود، یک سال مانی‌گرا بوده، آموزش‌های مانی را «آفت و نادرستی گمراه‌کننده» دانسته است. مانی باز هم بی‌دین دانسته شد و هواخواهان‌ش تحت پیگرد و نوشته‌هایش سوزانده شدند. از این دین که مانند ترسایی‌گری کتاب‌های اسپندی (مقدّسی) داشت، تنها سندهای اندکی تا به امروز برای ما برجای مانده، یکی از نوشته‌های

۱- آبرولویوس ۲. آگوستینوس (۳۵۹ تا ۴۳۰ ترسایی) بزرگترین پدر کلیساهای لاتینی و یکی از بزرگترین نگره‌پردازان دین ترسایی در سده‌های میانه (ترجمان)

دلکش مانی‌گرایان کتاب بسیار خردی است که امروزه در دانشگاه کلن نگهداری می‌شود. دست نویس کهن مانی دانشگاه کلن داستان زندگی بنیادگذار دین را در برمی‌گیرد. مانی خود در این کتاب تعریف می‌کند که چگونه نزد گروهی یهودی - ترسایی بزرگ شده، چگونه با پیشه‌های ویژه‌ای آشنایی پیدا کرده و چگونه بر وظیفه بزرگ خود دچار دودلی گشته است.

وی می‌گذارد که ما نیز در آنچه که بر وی پدیدار شده و دوقلوی آسمانیش را برایش فراز آورده و نیز در کوشش بسیاری که در راه پدر روشنایی که بزرگ‌ترین خدای مانی‌گرایان است داشته، همراهش باشیم، سرانجام همراه وی در سفر مبلغانه‌اش به آذربایجان و تا هند می‌رویم.

مانی در چهاردهم آوریل سال ۲۱۶ ترسایی در روستایی در نزدیکی شهر باستانی تیسفون کمابیش همانجایی که امروز بغداد است، زاده شده است. زمانی که وی کمابیش چهارسال داشت پدرش پاتیکوس از مادرش دوری گزید و از آن زمان با پسر چهارساله‌اش در میان گروه تعمیدگران یهودی ترسایی زندگی کرد. در لایدانزار^۱ (باتلاق زار)‌های میان فرات و دجله چند گروه دینی از این دست جایگیر شده بودند. این تعمیدگران قانون‌های یهودیان را نیز باور داشتند اما مردم را به سوی عیسی مسیح و بنیادگذار گروهشان که مردمی به نام إلخاسایوس^۲ بود نیز فرا می‌خواندند.

می‌نماید که زنان به این گروه دینی که مانی و پدرش در آن زندگی کردند، اجازه درآیش (ورود) نداشته‌اند. تعمیدگران در میان قانون‌های ریاضت‌کشانه سختی که زناشویی، می‌نوشی و نان‌گندم را ممنوع می‌ساخت، پرهیزگاران می‌زیستند، آنان براین باور بودند که با شست و شوی روزانه نه تنها پیکر بلکه درون را نیز باید پاکیزه ساخت. هر چیز را که می‌خواستند بخورند، نخست شست و شوی ویژه دینی می‌دادند. خوراک زندگی‌شان را از آنچه که خود از کشت و کار در باغ و سرزمین به‌دست می‌آوردند، تأمین می‌کردند. چنین بود که مانی در پیرامونی از یک سوی یهودی و از دیگر سوی ترسایی

1- Sumpland

2- Elchasaïos

پرورش یافت. در دست‌نویس دانشگاه کلن به‌ویژه روشن می‌گردد که دین ترسایی و شخص عیسی چه نقش پرارزشی در زندگی مانی و آموزش‌هایش بازی کرده است. مانی، انجیل عهد نوین را نیز می‌شناخته و در دست‌نویس کلن از نامه پولوس نقل نوشته کرده است. وی به‌زودی از زیر قانون‌های تعمیم‌دانه تهی کرد و برپایه تجلی دوقلوی آسمانی رفتار کرد. بریدن از این گروه تعمیم‌دگر پس‌آیند، شکاف‌افزاینده دین او و برداشت وی از زندگی بود.

اندسال پس از زایش مانی پیوندها (روابط)ی سیاسی در کشورش به سختی دگرگون شد. قومی از ایران امروزی «ساسانیان» در زمانی کوتاه منطقه هم‌مرز خود را شکست داد و از جمله بابل را هم گرفت. اردشیر یکم فرمانروای ساسانی (۲۲۳/۲۲۴ تا ۲۴۱/۲۴۲ پس از ترسایی) و جانشینانش همه، هم‌آوازم در پی تحقق فرمانروایی بزرگ پارس‌ها و نیز زنده‌سازی دین زرتشت که چند صدسال در فرمانروایی کهن پارس‌ها شکوفا بود، بودند. آتشگاه‌های این دین کهن ایرانی باید بازسازی می‌شد و آتشگاه‌های تازه‌ای نیز ساخته می‌گشت. یکی دیگر از ریشه‌های دین نوین مانی در همین دین زرتشت نهفته بود. مانی خود، زرتشت پیغمبر ایرانی و سپس بودا، عیسی مسیح و حواری پولوس را پیشینیان خود دانسته است. اینکه مانی در آغاز خود را به روش حواری پولوس (من مانیم، حواری عیسی مسیح ...) شناسا می‌کند کاری است بسیار آگاهانه و عمدی. در جای دیگر این بنیانگذار دین خود را پایمردی می‌داند که یوهانس آمدنش را مژده داده است. مانی در ساخت کلیسای خود نیز به سوی کلیسای ترسایی می‌گراید. وی خود بر چکاد این پایگان^۱ اسقف‌ها و بلند پایگان کلیساست.

پیوند دین او با دین‌های پیشین که از یک سوی از نزدیکی و از سوی دیگر از دوری نسبت به آنها آب می‌خورد، سرانجام به نشیب (انحطاط) دین وی انجامید. لایه روحانی زرتشتی، مانی را به سرانجام کار خود رساند.

مانی پس از بریدن از گروه تعمیم‌دگران به گستراندن دین خود آغازید. وی مانند عیسی مسیح بیماران را شفا داد و ناگروشمندان را گردانید. فرمانروایان

ساسانی نخست وی را نواختند، آری شاپور یکم حتی از فرنامیش (تبلیغ) دینی او پشتیبانی هم کرد. بنیانگذار دین به وی کتابی اسپند که در برگیرنده باورهای بنیادین مانی‌گرایان بود فرا داد. اما لایه روحانیان زرتشتی در مرکز دستگاه پیوسته بیشتر به میدان درآمدند. مانی در زمان بهرام یکم سرانجام به زندان افکنده شد و گردن و بازوان و پاهایش زنجیر گشت. وی در سال ۲۷۶ پس از گاهشماری ترسایی در همانجا درگذشت.

بسیاری از رویدادهای زندگی او در دست‌نویس کلن از سوی خود بنیانگذار دین بازگو می‌شوند. مانی بیش از ۱۷۰۰ سال پیش این سخنان را گفته و آنها را به رونویسی گذاشته است. وی هشیارانه کوشیده تا سخنانش گم نشوند، زیرا که نمی‌خواست سر آنچه را که به‌راستی گفته درگیری پدیدار گردد.

سخنان عیسی مسیح که این همه جنجال به‌راه انداخته برای او نمونه‌ای اخطار مانند بوده است. دین مانی را باید در ۱۰ چیز از دین ترسایی، بوداگرایی و دین زرتشت بهتر دانست. مانی آگاهانه می‌گوید: «دین‌های پیشین خود را تنها در یک سرزمین یا به یک زبان کرانه‌مند (محدود) ساخته‌اند. اما دین من در هر سرزمینی و در هر زبانی شناخته شده و در دورترین سرزمین‌ها آموزانیده شده است. دین من با کتاب‌ها و آموزانندگان زنده، اسقف‌ها، برگزیدگان و نیوشندگان و از راه خرد و دستاوردها تا فرجام جهان پابرجا خواهد ماند.»

دین جهانی مانی

برخی از این سخنان به واقعیت پیوسته است. دین مانی، جهانی شد، هواخواهان آن بی‌آنکه از جایی دیگر کوچ کرده باشند، در سه خشکه (قاره) زندگی کرده‌اند. مردم باشندند سراسر منطقه دریای میانه از اپاختر (شمال) آفریقا تا اسپانیا و آسیای خرد: «پدر روشنایی» بالاترین خدای مانی‌گرایی را می‌پرستیدند. پرستشگاههای مانی‌گرایان در سرزمین دوم و در ایران و سرانجام همچون دینی که از این منطقه‌ها رانده شده بود در راه ابریشم اپاختری و چین گل کردند. در چین تا سده هفدهم شاید هنوز مانی هوادارانی داشته است. در همین زمان از مرگ این

دین در منطقه دریای میانه روزگاری گذشته بود. دین ترسایی که در سده چهارم دین کشوری شده بود از مانی‌گرایی سخت بیم داشت. کلیسای کاتولیک از ترس مانی‌گرایان که بخت یارشان شده بود، خواستار ظهور عیسی مسیح می‌شدند و تعمید این ناگوارترین بی‌دینان را نمی‌پذیرفتند.

«مانی‌گرا» سرانجام نام هر بی‌دینی شد و هنگامی که دگراندیش مانی‌گرا نبود هم به کار می‌رفت. قیصرهای روم که در سده سوم همزمان با مانی‌گرایی و دین ترسایی پیکار می‌کردند، در این زمان ترسا شدند از پیکار با دین مانی پشتیبانی نمودند. هرکس همچون (بعنوان) مانی‌گرا شناخته می‌شد به کار واداری در کان‌های سنگ محکوم می‌گشت و دستمزدش زورگیری می‌گردید.

اما کلمه دین مانی به فرجام کار خود نرسیده بود. گروه‌های مانی‌گرا از برکهٔ ثریم در اپاختر خاوری دشت تاگلا - ماکان به سرتاسر ابریشم دسترسی داشتند. در واحهٔ تورفان و منطقه‌های پیرامونی‌اش مانی‌گرایی، دین ترسایی و بوداگرایی سازشمندانه شکفتند. در سدهٔ هشتم دین مانی دین کشوری فرمانروایی کوچک اویغورها در اپاختر راه ابریشم گردید. تازه در سدهٔ سیزدهم بود که توفان مغول ریشهٔ شکوفایی مانی‌گرایی را در اپاختر چین خشکاند.

واپسین جای‌های این دین از سدهٔ هفدهم سرچشمه می‌گیرند. در یک اسپندگاه (محل مقدس) بودایی در استان فوکین چین در کنار بیابان خاوری چین، پوستی بازنوشتۀ «دین روشنایی» و سنگ افراشتی^۱ با نام «پدر روشنایی» بازیافته شده است. این بازیافته‌ها نشان می‌دهند که در پرستشگاه‌هایی که امروزه بودایی است، نخست مانی پرستیده می‌شده است.

آنچه در چین پیدا شد واپسین بُنچاک (سند) دینی جهانی است که فرومرده و فراموش شده است.

دینی جهانی بازیافته می‌شود

اگر نخواهیم بگوییم همه دست کم باید بگوییم تا آغاز این سده تنها گروه بسیار

کرانه‌مندی (محدودی) از دانشمندان به مانی‌گرایی دلبستگی نشان می‌دادند. از آموزش مانی تنها چند چیز دانسته شده بود. البته کمابیش همه گزاره‌ها (روایات) از دیدگاه منفی پدران کلیساها سرچشمه می‌گرفت. آنان در تازش‌های تند و تیز خود پیوسته می‌کوشیدند برای «بلای مانی» فرمولی تازه پیدا کنند تا این دین هم‌چشم (رقیب) را بدنام و رسوا سازند. دومین سرچشمه بررسی مانی‌گرایی نوشته‌های فرهنگنامه‌نویسان عرب بود. در زمان زندگی آنان یعنی سده‌های نهم و دهم هنوز گروه‌های کوچکی از مانی‌گرایان در سرزمین دوم هستی داشته‌اند. اما چون این سرچشمه‌ها از نگاه زمانی بسیار از روزگار بنیادگذاری دورند، برخی چیزها تاریک می‌ماند. نوشته‌های اصل مانی‌گرایان سر به سرگم شده می‌نمودند. ما درباره شخص بنیادگذار دین مانی چیز اندکی می‌دانستیم.

از آغاز سده ما نهاد (وضع) دیگرگون گشت. با زمین‌کاوی (حفاری)‌های آلمانی‌ها در اپاختر راه ابریشم، برای نخستین بار متن‌های اصل مانی‌گرایان خود را فرا نمود. ناگهان از میان ویرانه‌های شهرهای فرومرده نوشته‌هایی که مانی‌گرایان پرهیزگار دست به دست می‌گرداندند، سالم پیدا شد. یافته‌ها از سرودهای مانی‌گرایان، نیایش‌ها، بنیادهای باورها (اصول عقاید) و توبه‌نامه به زبان‌های گوناگون ایرانی و زبان اویغورها که مانی‌گرایی کمابیش ۱۰۰ سال دین کشوری‌شان بود ساخته می‌گشت. متن‌ها با نازک‌کاری بسیار بر کاغذ پوستی نوشته شده و گاه نگاده‌هایی هنگامه‌وار زیبا به همراه داشتند. آنچه که از نگاره‌های دیوارهای پرستشگاه‌هایی که روحانیان مانی‌گرا در آن‌ها می‌زیستند برجای مانده، نگاره‌ای از «سرورمانی» را به ما می‌نمایانند که در میان انبوهه هواخواهان خود جای دارد.

در دهه سوم ریگزار مصر کتابی سنگین از پاپیروس و به زبان کُپتی در دسترس ما نهاد. این کتاب در برگیرنده سرودها و موعظه‌هایی است که در سده پنجم ترسایی از آن یک انجمن مانی‌گرا بوده و نوشته شده است. مانی‌گرایانی که می‌خواستند سخنان مانی بنیادگذار دین را بخوانند، می‌توانستند از کتاب «کی‌لایا» (= بنیادهای باور اصلی) ی مانی بهره گیرند.

دست‌نویس کلن مانی از فرجامش دهه ششم شناخته شده است. ما با این کتاب بسیار کوچک به آگاهی‌های تازه‌ای در زمینه ریشه‌های دینی مانی دست یافته‌ایم و برای نخستین بار توانسته‌ایم شخصاً با بنیادگذار دین آشنا شویم. با یافته‌های رنگارنگ این سده، آموزش مانی دریافتنی‌تر شده است. جهان به آن گونه‌ای که او دید، به روشنی در برابر دیدگان ما ایستاده است.

جهان، آمیزه‌ای از روشنائی و تاریکی

مانی می‌گوید انسان به جهانی فروافکنده شده که در آن روشنائی و تاریکی به گونه‌ای نا و خشی (غیرروحي) با همدیگر درآمیخته‌اند. عرفان (= شناخت)^۱ وضعی که انسان در این جهان دارد به رهایش (نجات) می‌انجامد. مانی چنین می‌آموزد، دین مانی، دینی عرفانی است. عرفان از آن انسانی است که اندیشه هم تواند داشت. انسان بر پایه شناخت خود و با بهره‌مندی از عرفان در جهان به کنش و کردار می‌پردازد. مانی در زمانی که در میان تعمیدگران بزرگ می‌شد درباره این عرفان براین باور بود که روزانه خود را تعمیدکردن هیچ سودی ندارد: «پاکی که نوشته شده، پاکی از راه عرفان است، یعنی جداسازی روشنائی از تاریکی، مرگ از زندگی و آب زنده از خشکی» (از متن دست‌نویس کلن).

مانی‌گرایان سراینکه وی چگونه به این برآیند یعنی آمیختگی روشنائی و تاریکی در جهان رسیده داستانی دراز افسانه می‌کردند (تعریف می‌کردند) که آگوستینوس اسپند آنها را به ریشخند می‌گرفت.

مانی این داستان را در کتابی که خود نگاره‌هایش را کشیده بود نمایش داده است. شوربختانه این کنار (قطار) نگاره‌ها هم اکنون دردست نیست. اما داستان بلند پیدایش جهان خود پیامد نگاره‌هایی است که افسانه شده بوده‌اند. اینها نگاره‌هایی از جنگ، شکست، از پای درآمدن و رهایش‌یابی هستند. نخست یک کشور روشنائی و یک کشور تاریکی هستی داشت. در کشور روشنائی پدر بزرگی چیره‌مند بود که پدر روشنائی نیز نامیده می‌شد. در کشور تاریکی،

۱- کمانک و درونه آن از نویسنده است. (ترجمان)

شاهزاده تاریکی در میهن خود می زیست. کشور روشنایی از روشنی و شکوه می درخشید. در آنجا همه چیز با سامانی شاداب گل می داد و پیش می رفت. باژ (عکس) آن در کشور تاریکی همه چیز به سوی پایین فرو می رفت. دود فراز کشور ویران را پوشانده بود. روزی شاهزاده تاریکی با رشک بسیار به کشور روشنایی نگریست و آهنگ از خود کردن آن را کرد. کشور روشنایی در تنگنا ماند. پدر روشنایی برای پدافند، مادر زندگی را از خود برون آخت و باز از مادر زندگی انسان آغازین بیرون آمد. ایدون بود که با پدر، مادر و پسر سه گانگی آغازین خانواده «خدایی» پدیدار گشت.

انسان آغازین خود را برای نبردی که در آن وُخش (روح) زنده را پوشیده بود آماده ساخت. وُخش زنده از تکه های روشنایی کشور روشنایی ساخته می شد. با آن پنج نخستینه نیک بر کشور روشنایی یعنی هوا، آتش، باد، آب و روشنایی نیز همزمان، یکسان درنشانده شدند. انسان آغازین چنین آماده و برخوردار از آرزوهای ما در زندگی به جنگ رفت. وی شکست خورد. دیوهای کشور تاریکی آنچه را که مایه آمادگی وی شده بود یعنی وُخش زنده را بلعیدند. آنان هم اکنون خود آمیخته ای از روشنایی و تاریکی اند. تنها آماج همه آنچه که از آن زمان تاکنون روی داده این بوده که روشنایی و تاریکی از هم جدا گردند و حتی اینکه این دو بنیاد برای همیشه از هم جدا بمانند. پس از آن دیگر تاخت کشور تاریکی به کشور روشنایی شدنی نخواهد بود. پیروزی روشنایی بر تاریکی از آغاز روشن است زیرا دو بنیاد به هیچ روی هم ارزش نیستند.

پدر روشنایی در آغاز می خواست انسان نخستین را رهایش دهد. از این روی وُخش زنده را از خود برون آخت. وُخش زنده به انسان آغازین که در خواب ژرفی بود نزدیک شد و او را آواز داد. انسان آغازین بیدار گشت و باز دانست که کیست و از کجاست. وی به وُخش زنده پاسخ داد. سپس انسان آغازین رهایش یافته به کشور روشنایی بازگشت.

این نمونه ای است که رهایش هر انسانی بر پایه اش انجام می پذیرد. گرچه انسان در ناآگاهی که با خواب نشان داده شده فرو رفته، می تواند با شناخت (=

عرفان) به سرچشمه خود برگردد و رهایش یابد.

اما و خش زنده که مایه آمادگی انسان آغازین بود پیوسته و همواره در گلاویزی با دیوهای تاریکی به سر خواهد برد. این مایه آمادگی را باید رهانید. از این جاست که دیگر پیکره‌های کشور روشنایی پدیدار می‌شوند و با دیوهای بدی درمی‌افتند. این پیکار با درگیری مستقیم سرانجام نمی‌یابد. پدر روشنایی که طبعاً خود پیکار نمی‌کند به شگردی دست می‌یازد: روشنایی و نور باید همواره بیشتر با هم درآمیزند تا سرانجام روشنایی بر تاریکی ناآگاهمند پیروز آید.

وخش زنده و مادر زندگی چند دیو کشور تاریکی را که از آمادگی انسان نخستین برخوردارند و از این روی تکه‌هایی از روشنایی را در خود دارند زبردست خویش می‌سازند. خدایان کشور روشنایی از پیکره این دیوان، کیهان را می‌سازند. از نگاه مانی‌گرایان، آفرینش، برآیند کردار یک جهان‌آفرین بد نیست.

بخش‌های آویژه (خالص) روشنایی گرد آمده به خورشید و ماه جز می‌شوند (تبدیل می‌شوند). سومین فرستاده بر این کیهان پای می‌نهد. فرستاده پدر روشنایی بایست با کردار فرجامین، آفرینش را پوره (کامل) نماید. آگوستینوس اسپند به‌ویژه در این جای افسانه مانی‌گرایان از هراس لرزیده است. سومین فرستاده خود را بر چیره‌گران نرینه (مذکر) تاریکی همچون زنی زیبا و بر چیره کردن مادینه (مؤنث) آن همچون مردی زیبا و می‌نمایاند. این ناکارگر نمی‌ماند.

شوسر (اسپر)های دیوهای نرینه که با روشنایی درآمیخته‌اند و نیز جنین‌های سقط شده پر روشنایی مادینه بر زمین فرو می‌افتند و به گیاهان، جانوران و پیکره‌های دیوی جز می‌گردند. پتیره‌گران این پیکره‌های دیوی ساکلاس، نیرویل هستند. آنان آدم و حوا نخستین جفت انسانی را می‌سازند و با ایشان پالایش پاره‌های روشنایی برپایه خواست ساکلاس و نیرویل آهسته می‌گردد - چون انسان‌ها پیوسته و همواره در برابر و خش زنده گناه می‌کنند، اما پالایش پاره‌ای روشنایی تازه ممکن می‌گردد.

سپس انسان همچون پدیده‌ای آمیخته می‌کوشد با و خش خود که از کشور روشنایی است بر تاریکی ماده که پیکر اوست چیره گردد.

مانی‌گرایان می‌گفتند، در میانه جهان جای داریم. آنچه باید برایش کوشید فرجام است، اگر در سویی باز کشور روشنایی با شکوه خود بدرخشد، دیگر کشور تاریکی در برابر آن هستی ندارد، آنچه که هست کره زشتی هاست. بدی که گوی وارگرد شده و دیگر زشتی نتواند کرد.

آموزش آمیختگی گیتی که باید برآن چیره شد، زندگی انسان را آماجی روشن می‌بخشد. در این دین هر کسی برای این پرسش که بدی چگونه به جهان راه یافته، پاسخی ساده دارد. این پرسش آگوستینوس اسپند را در زمان جوانی چنان به جنبش واداشته بود که وی نخست به مانی‌گرایی گراییده بود. مگر (اما) چیز دیگر این دین که هر آینه انسان‌ها را به خود می‌کشیده این بوده که هرکس در این کارخانه بزرگ پالایش تکه‌های روشنایی، وظیفه‌ای فرا نموده را بر دوش می‌کشد و زندگی در جهان آفرینش برای هر کسی چمنی (معنایی) بود.

اینکه این دین، دو لایه از مردم را به دست می‌داده، نخست آزارنده نبوده است. یک لایه بالا «لایه برگزیدگان» هستی داشته که هرآینه پیشه‌شان پالایش تکه‌های روشنایی بوده، آنان روزانه خوراکی دینی می‌خوردند که خود در آماده‌کردنش نقشی نداشته بودند. کندن سبزی‌ها، چیدن میوه‌ها و حتی خردکردن شاخه، چه تکه‌های روشنایی را که در آنان بود به درد می‌آورد. «برگزیدگان» از اینگونه کارهایی که به تکه‌های روشنایی آسیب می‌رساند می‌پرهیزیدند. پس از خوراک‌خوری نیایشی می‌کردند که در آن گفته می‌شد: «من ترا در بخاری نینداختم، کس دیگری آنرا برای من آورد، من آنرا بی‌گناهانه خوردم» برگزیده باید خوراک را بی‌گناهانه می‌خورد تا و خش زنده کشور روشنایی آسیب نمی‌رسانید. ایدون تکه‌های آویژه (خالص) روشنایی در و خش آویژه پس از مرگ «برگزیده» از روشنایی کشور روشنایی برخوردار می‌شد. و خش روشنایی در رهسپاری خویش نخست در ماه جایگزین می‌گشت و در آنجا یک بار پالایش می‌شد. اگر ماه به‌خوبی از و خش روشنایی آویژه آکنده بود، سوی خورشید می‌رفت، در آن کاهش می‌یافت و باز به پر شدن می‌آغازید. مانی‌گرایان می‌گفتند: «آدم هنگامی که به چهره ماه می‌نگرد، می‌بیند و خش را چه می‌شود.»

وخش‌ها سرانجام در خورشید به آماج خود می‌رسند، به میهنی که از آن آمده‌اند، به کشور روشنایی.

اما اگرچه لایهٔ دوم مانی‌گرایان «نیوشندگان» زندگی برگزیدگان را شاین (ممکن) می‌ساختند، برگزیدگان در برابر وخش زنده تنها بی‌گناه می‌ماندند و بس و نیوشندگان خوراک برگزیده‌کنان را آماده می‌ساختند.

هرچند که آنان با کندن سبزی و پختن نان برای برگزیدگان، در برابر وخش زنده گناهکار می‌شدند، مگر (اما) با برآوردن وظیفهٔ زندگی‌شان گناهشان بخشوده می‌گشت. گذشته از این آنان می‌توانستند امیدوار باشند که در زندگی بعدی، همچون برگزیده باز زاده شوند. مانی در زندگی پیشین خود نیز یک برگزیده بود. حتی در زمان خردسالی هم از کندن سبزی‌های باغ می‌پرهیزده است (برپایهٔ متن دست‌نویس کلن).

داستان زندگی مانی در کتاب بسیار خرد دست‌نویس کلن که از کاغذ پوستین است، آمده.

داستان زندگی مانی

مانی در این کتاب داستان زندگی خود را افسانه می‌کند (تعریف می‌کند)، این یک زندگی نامه از زبان «من» است، اما از سوی خود وی نگارش نیافته. در ناهمسویی با عیسی مسیح، مانی از آغاز می‌کوشیده که هرکدام از سخنانش نوشته شود. شاگردان او هم سخنانش را فرو نوشته‌اند و دست مانی‌گرای پرهیزگاری آنها را به گونهٔ کنونی درآورده است. این مانی‌گرا سرچشمه‌های خود را با موشکافی به دست داده است. چنین است که در هر بخشی از آن نام شاگردی می‌آید که آن سخنان مانی را گزاره (روایت) کرده است. برخی از این شاگردان را از راه دیگر بن نوشتارهای مانی‌گرایان نیز می‌توان بازیافت.

زندگی‌نامهٔ مانی را می‌توان همچون کتابی پرهیزگارانه و سرگرم‌کننده خواند. داستان‌هایی رنگارنگ است که در آن، گیاهان و درختان با بینش خداشناسانهٔ مانی از مردمی (انسانیت) و وظیفه‌ها سخن می‌گویند. رنج می‌کشند و دگرگون

می‌شوند. رود موعظه‌ای که می‌خواهد مانی را همچون پسر و خاندان‌های انجیل عهد کهن و حواری پولوس بر حق بداند، ناگهان در این زندگینامه از هم می‌گسلد. در اینجا نیز از یکی از نامه‌های مانی در شهر اِدسا و از انجیل زنده‌او که نخستین کتاب شرعی اوست، گفته‌هایی آورده شده است.

برادر دوقلوی مانی در زندگی وی نقش ارزشمندی بازی کرده است. او هر زمانی که مانی در خطر یا ناامید است پدیدار می‌شود و او را رهايش می‌دهد یا با او دلاسا می‌کند. دوقلوی او تجلی وی را فراز می‌آورد. وی با هویدایی در کنار مانی مردم را به گرویدن به دین روشنائی می‌انگیزاند. این برادر دوقلو، برادر راستین مانی نیست. وی پیکر آسمانی هستی مانی است یعنی هم خود اوست و هم نیست. از اینجا است که مانی او را «زیباترین پیکر و نگاره آینه‌ای پرتوان» نامیده است (متن دست‌نویس کلن). مانی در زمان زندگی بر زمین از برادر دوقلوی خود جداست. پس از مرگ باز با او یگانه خواهد گشت.

دست‌نویس مانی، خردترین کتاب روزگار باستان

کتابی که زندگی نامه مانی در آن نوشته شده، خردترین کتابی است که ما از روزگار باستان سراغ داریم، اندازه برگ‌های پوستی آن تنها ۳/۵ در ۴/۵ سانتی‌متر است که به آسانی در قوطی کبریت جای می‌گیرد. هرکدام از این برگ‌های خرد ۲۳ سطر دارد که به دبیره‌ای پاژ (ظریف) نوشته شده است. زبان و دبیره آن یونانی است. این کتاب خرد شاید در سده پنجم ترسایی در مصر، جایی که در آن زمان هنوز باید مانی‌گرایان بسیاری داشته، نوشته شده باشد.

هرچند که بزرگی هیچ کدام از واژه‌ها (حروف) این نوشته به یک میلی‌متر هم نمی‌رسد، اما با چشم ناافرازمند می‌توان آن را خواند. نویسایان (کاتبان) در آن روزگار باید چه نازک‌کاری ویژه‌ای به کار برده باشند تا چنین واژه‌هایی را بر پوست بنگارند! ریزین هنوز شناخته نشده بوده و آنان حداکثر می‌توانسته‌اند با بهره‌گیری از آوند (ظرف)‌های شیشه‌ای آکنده از آب نوشته را کمی برای خود بزرگ کنند.

چون کتاب در برگیرنده همه داستان زندگی مانی بوده، باید بسیار پربرگ بوده باشد و شاید هم چند پوشه (چند جلدی) بوده است. تنها ۱۹۲ برگ از این زندگی نامه تا روزگار ما برجای مانده. مانی در نخستین برگ دردست کنونی چهارسال دارد، پس سرآغاز زندگی نامه اش دردست ما نیست. هنگامی که وی ۲۵ سال دارد، متن می‌بُرد. باید در پی برگ‌های شمارمند دیگر بود که دیگر به دست نیستند و زندگی او را تا پایان افسانه می‌کرده‌اند.

چرا این کتاب تا این اندازه خرد بوده؟ چه چیزی می‌توانسته در سده پنجم ترسایی یک مانی‌گرا را در مصر به رونویسی زندگی نامه مانی در اندازه‌های چنین خرد برانگیزد؟ شاید درونه (محتوی) این کتاب کوچک برای چنان کسی چنان پرارزش بوده که وی آن را از بن دندان در رهسپاری ما همراه خود می‌برده. کتاب خرد را نه تنها آسانتر می‌توان برش (حمل) کرد، که در زمان خطر بهتر می‌توان آن را در کیف پنهان ساخت. مانی‌گرایان در سده پنجم پیگرد می‌شده‌اند.

اما شاید هم سفارش دهنده این کتاب خرد آنرا برای یکی از بستگان رو به مرگش فراهم ساخته بوده و می‌خواسته این پیشکش پرهیزگارانه را که کتابچه‌ای به اندازه یک فریب (طلسم) است در گور او بنهد. داستان زندگی پایه‌گذار دین در اندازه‌ای چنین خرد شاید کاروکردی از این گونه داشته، چنانکه در کشورهای عربی معمولاً برای حفظ جان راننده قرآنی خرد همچون طلسم از پشت آینه خودرو می‌آگیشانند (می‌آویزند). شاید هم مانی‌گرای سفارش دهنده می‌خواسته از این راه با انگیزه‌ای پرهیزگارانه به پایه‌گذار این خویش آزر می (احترامی) نهاده باشد. این کتابچه‌ای که نوشته اش تا این اندازه پاژ است، هر آینه بسیار پرارزش و گران بوده.

نوشته‌های مانی‌گرایی که در اپاختر بازیافته شده‌اند هم بر ما می‌نمایانند که مانی‌گرایان اندازه‌های کوچک را دوست می‌داشته‌اند و در آن ارزشی ویژه می‌دیده‌اند.

در برگردان کنونی دست‌نویس کلن مانی به زبان آلمانی، نام‌های شاگردان مانی که سخنانش را نوشته‌اند به دبیره ریز آورده شده‌اند. اما آن جاهایی که

می دانسته‌ایم بخشی از نوشته شاگرد هم‌نویس دیگری آغازیده، اما نتوانسته‌ایم آنرا بخوانیم، «گزاره گر (راوی) دیگر» نوشته‌ایم.

متن این برگردان در جایی که سخن از رهسپاری مانی به کشتی به هندوستان می‌رود، می‌بُرد. دست‌نویس از آنجا به پس با واژه‌های به‌هم چسبیده نوشته شده و کم و بیش به دست نیست. هر جایی که باز چیزی دریافتنی است، ژاو وار (خلاصاً) آورده شده. تنها یک جای دیگر متن که درباره بازگشت مانی به بابل است با برگردان واژه به واژه آورده شده است.

در برخی جای‌ها نشان پرسش (?) آمده است. این نشانی روشن‌گر آن است که متن یونانی در اینجا چَمی (معنایی) اطمینان انگیز ندارد. در این چاپ واژه‌های کج و شکسته متن یونانی کامل شده‌اند، اما در دست‌نویس واژه‌ها، بریده بریده‌اند. هر جایی که چند نقطه گذاشته‌ایم، چند سطر در دست‌نویس پوستی خرد ما، کاستی می‌کرده است.

داستان زندگی مانی در اینجا هم باز کَرَدَک (معما) وار رونما می‌گردد. اما ما شادمانیم که متنی در دست داریم که در آن خود بنیادگذار دین از راه شاگردانش با ما سخن می‌گوید. ما پس از ۱۷۰۰ سال به یکی از بزرگ‌ترین دین‌های جهانی نگاه می‌افکنیم و از یک دین جهانی گم شده هم اکنون چیزی در دست داریم. این برگردان آلمانی با برگردانی که در چاپ دانشورانه دست‌نویس کلن مانی آمده در بنیاد یکی است. اما در برخی جایها تشخیص‌های تازه‌ای در کار درآورده شده و متن هموار شده است. پاسخوری (مسئولیت) این دگرگونی بر دوش کورنلیا رومر می‌باشد.

* شمار برگ دست‌نویس هر برگ در پایین برگ داده شده است.

* چاپ دانشورانه کتاب که در کنار برگردان آلمانی متن یونانی را نیز در برمی‌گیرد، در سال ۱۹۸۸ از سوی انتشارات اوست دویچن در اُپلادِن و با عنوان زیر به چاپ رسیده بود:

DER VÖLNER MANI-VODEX,

über das werden seines Leibes, Vritische Edition aufgrund der von A. Henrichs und L. Voeneu besorgten Erstedition, herausgegeben und übersetzt von Ludwig voeneu und Cornelia Römer.

برگردان دست‌نویس کهن زندگینامهٔ مانی

متعلق به دانشگاه کُرن

دوره کودکی و جوانی نزد تعمیدگران

(فرشته به مانی گفت: «... پیش از بسیاری چیزها بر تو نمودم، آنچه را که پنهان است. اما تو آن راز را در شکوه و روشنی بیشتری خواهی دید.» سپس فرشته از برابر چهره من ناپدید گشت.

(مانی گوید: «... من با نیروی فرشته و نیروهای اسپندی که به نگهداری من گمارده شده بودند، نگهبانی می شدم. آنان تنها در رؤیتها و معجزه‌هایی که کوچک و گذرا بودند خود را بر من می نمودند تا من بتوانم آنان را برتابم و چنین مرا پروراندند. گاه همان فرشته همچون آذرخش پایین می آمد ... آموزگار همگانی (؟) را با باریک‌سنجی بسیار (؟) رؤیت کردم. فرشته مرا از توانی که در زمان ضروری استوار می ماند هم اطمینان داد.

رؤیت‌ها و چهره‌هایی که او در سرتاسر آن مدت جوانی به من نمود بسیار پرشمار و بی‌شمارند. اما من با خاموشی پافشاری می کردم ... در آن با فرزنان و زبردستی در میانه‌شان گام می زدم، استراحت^۱ را به جا می آوردم، هیچ ناحقی پدیدار نشد، هیچ گونه دردی پدید نیامد، از قانون تعمیدگران پیروی نمی کردم و به روش آنان سخن نمی گفتم.

[برگ‌های ۲ تا ۵ دست نویس]

درخت خرماي سخنگوی

سالمایوس ریاضت‌کش

(تعمیدگری به مانی گفت: «... همچنین از باغ، سبزی برندار، و نیز چوب برای خود مبر (؟)» سپس آن تعمیدگر مرا با این سخنان وادار ساخت: «برخیز و با من به جایی بیا که چوب است؛ آن را بردار و ببر!» ما به سوی درخت خرما رفتیم؛ او به بالا رفت ... درخت خرما اما به من گفت: «اگر تو درد را از ما روی گردان کنی با آدم‌کشان نخواهی مرد» سپس با ترسی که از من بر او کارگر افتاد و با هیجان بسیار

۱- آهنگ مانی گرایان از استراحت گونه زندگی برگزیدگان بوده که خود را از کار کشاورزی و کارهای تنانی دور می داشتند تا به و خوش زنده زیان نزنند. مانی در زمان جوانی هم همانند یک برگزیده می زیسته است. داستانی که در پی می آید نیز همین جستن را می نمایاند.

آن تعمیدگر از آن فرود آمد و به پای من افتاد و گفت: «من نمی دانستم که این راز بی زبان با توست. درد درخت خرما را چه کسی بر تو آشکار ساخته است؟...» (و مانی به تعمیدگر پاسخ داد: «چه آن اندازه ترسیدی و رنگ دگرگون کردی، چون درخت خرما آن را به من گفت؟ تا چه اندازه تکان خواهد خورد چون با او هر گیاهی سخن بگویدی؟» تعمیدگر در آن گه از شگفتی که از من داشت از خود بیرون بود. وی به من گفت: «این راز را نگهدار، به کسی مگوی، تا کسی ترا از رشک نکشد.»

سبزی گریان

... سپس یکی از سالاران قانون هایشان چون دید من از باغ سبزی نمی کنم بلکه آن را چون پیش کشی دینی می ستایم، به من گفت: «چرا تو از باغ سبزی بر نمی گیری، بلکه مرا همانند پیش کشی دینی می ستایی؟» پس از آنکه آن تعمیدگر چنین سخنی به من گفت ... (ما به باغ رفتیم؛ تعمیدگر سبزی چید،) درست به گونه انسان ها و مانند کودکان در میان زاری آب شد. وای، وای! خون از جایی که داس به دستش خورده بود راه افتاد و آنان در زیر ضربه ها با آواز انسانی فریاد کشیدند، تعمیدگر در یک دم نخست تکان خورد. وی آمد و جلوی من زمین افتاد.

گزاره گر دیگر

پس از سال های کودکی خُرد(?) که پیکر من از سوی مادرم به سال چهارم زندگیم دوخته شد، در این زمان به انجمن عقیدتی تعمیدگران گام نهادم. پیکر من همان گونه که در دوره جوانی بود، در این انجمن رشد کرد و از سوی توان فرشته روشنایی و نیروی بسیار توانمندی که عیسی به محافظتم گمارده بود مراقبت می شد.

شکلی در آب

در این زمان شکل مردمی از درون چشمه آبی بر من پدیدار شد و با دست به

استراحت اشاره کرد.

بدین گونه من از سال چهارم زندگیم تا زمان رسیدگی پیکرم در دستان فرشته اسپند و نیروی اسپند، پنهانی نگهداری می شدم.

توان یابی با نیروهای آسمانی

گزاره گردیگر

... یک بار دیگر آوازی همچون دوقلویی از آسمان با این سخن با من گفتگو کرد: «توان خود را بیفزا، ذهن خود را استوار ساز، و هرآنچه را که بر تو پدیدار می شود بپذیر». و یک بار دیگر به من همین را گفت: «توان خود را بیفزا، ذهنت را پابرجا کن، و رنج همه آن چیزی را که به سویت می آید پذیرا شو» در این زمان من به زمین افتادم (و فرشتگان گفتند) «... ما از سوی پدران کلان فرستاده شده ایم».

نگاره های هستی زمینی مانی

باراپس آموزگار

سرور من مانی این را گفت: همان گونه که امروزه کره اسبی که به شاه سود می رساند با شایستگی مهتران اسب، اسب مسابقه شاه می گردد، تا او با سرفرازی و شکوهمندی برآن سوار شود و خواسته هایش برآید، پیکر نیز برای وخش پرورده شده تا از راه آن نیکی کند (؟) ...

جامه برای کسی فراهم شده که آنرا می پوشد. کشتی برای بهترین سکاندار مجهز شده تا وی گنج ها را از دریا همانند ماهی بگیرد.

اسپندگاه [مکان مقدس] برای آوازه مندی وخش ساخته شده و اسپندترین پرستشگاه برای ظهور خرد او.

جوانه پیکری پُر ساخته شده (؟) تا او (مانی) به بردگی گرفته شده گانی که در پیکر اقامت دارند را از دارندگان نیرو جدا سازد و اعضای آنان را از گردن نهی در میان سرکشان بخرد و آزاد کند و از زور فرماندار رهایی بخشد، به

خدمت‌گزاران خود راستی عرفانی را که در آن درب‌ها بر زندانی گشوده می‌شود و با آن زندگی و خشی تاداشته خود از همه آموزش‌ها (?) نشان دهد و از همه قانون‌ها برگزیند و و خش‌ها را از نادانی آزاد سازد، اگر آرامی بخش و سرآمد این نسل عامل رسالت شده باشد.

ظهور بزرگ دوقلوی آسمانی

در این زمان که پیکر من به تکامل خود کاملاً رسیده بود، پرشتاب نگاره آینه‌ای پیکر من که به خوبی شکل گرفته و نیرومند شد، بود به پایین آمد و در برابرم پدیدار گشت ... چون من ۲۴ ساله بودم، در سالی که اردشیر شاه ایران شهر هاترا را شکست داد و شاپور شاه پسرش نیم‌تاج کلان بر سر نهاد، در روز هشته (?) ماه فارموشی^۱ بر پایه گاهشماری قمری^۲ خجسته‌ترین سرور من با من همدردی کرد، مرا به لطف خود دعوت کرد و مرا از آنجا (?) به سوی دوقلویم که در شکوهمندی بزرگ فرستاد، او که همه حکم‌های ممتازی را که از پدرمان و حقوق نخستین دورنیک^۳ سرچشمه می‌گیرند می‌شناسد و آنها را به دیگران می‌رساند.

باز مانی چنین گفت: هنگامی که پدرم خوشنود شد و با دلسوزی و همدردی کامل با من بود، چنانکه مرا از لغزش‌های فرقه‌ای‌ها رها نید زیرا که با آشکارسازی‌های بسیار شمارمند لطف خود را بر من پدیدار ساخت و مرا به سوی دوقلویم روانه کرد وی بهترین امید را به من داد: ^۴ رها نیدن شکیبایان که راستین‌ترین آموزش‌ها و بینش‌ها است، نیز دست‌گذاری^۵ که از پدر مانی است. چون وی آمده بود که مرا برهاند، مرا جدا ساخت و مرا از قانونی که در آن کشیده شده بودم بیرون کشید. چنین وی مرا فراخواند، یادآور شد، بیرون کشید و مرا از

۱- نام برجی مصری ۲- هفدهم یا هجدهم ماه آوریل سال ۲۴۰ ترسایی

۳- حقوق نخستین همانند دست‌گذاری که در پایین آمده از مراسم دینی مانی‌گرایان است که با آن رها نید انسان آغازین از گلاویزی دیوهای تاریکی انجام می‌پذیرد. انسان آغازین هم پس از رها نید خود، دارای حقوق نخستین و دست‌گذاری می‌شود. ۴- «امید» به چم دین مانی است.

۵- دست‌گذاری یکی از مراسم دینی مانی‌گرایان است. به پانوشت شماره یک همین برگ بنگرید.

میانه خود دوری داد. وی مرا به سوئی کشانید ...
 (دوقلو مرا آموزاند؛) ... و من کیستم و پیکر من چیست، چگونه آمده‌ام و
 آینده من در این جهان چگونه خواهد بود، من در میان آنهایی که با فزایستگی
 خود برجسته‌اند چه شده‌ام، چگونه من در این پیکر گوشتین فرآورده شده‌ام، یا
 اینکه زنی که با کمکش من گوشت جدا و زاییده شده‌ام از کدام گونه بوده، و من از
 سوی چه کسی پیکر فرآورده شده‌ام ... و پدر من در بلندی کیست و یا اینکه
 من چگونه از او جدا گشته‌ام و به توصیه او فرستاده گردیده‌ام، وی کدام قرارداد و
 کدام آموزش را به من داده، پیش از اینکه من با این افزار (پیکر) که در این گوشت
 زشت سرگردانی و مستی پیشه کرده و بدان عادت نمود، بپوشاند، و آن کیست که
 همچون دوقلوی هشیار من نژدم است و فرشتگان کیانند (؟) ... (وی مرا
 آموزاند:) رازها را، اندیشه‌ها را، و فزایستگی پدرم را، و اینکه من کیستم و
 دوقلوی جدایم کیست، سپس نیز، و خش من چیست، و خش همه جهان‌ها کدام
 است، و آن چگونه به هستی آمده از این گذشته وی به من بلندی‌های بی‌مرز و
 ژرفنای دریافت‌ناپذیر را نمود. وی بر من نمود همه چیزهایی را که ...

ستایش دوقلوی آسمانی

(مانی گفت)

.... او را که بی‌اندازه درستکار است.
 من او را پرهیزگارانۀ دریافتم
 و چون دارایی خود دارا شدم
 من درباره او انگاشتم،
 که وی از آن من است و مراست.
 و اندرزگری نیک و برجسته است.
 من او را شناختم و دریافتم،
 که من آنم،
 من گواهی دادم،

که من خودم آنم،
(با او) کاملاً یگانه
با او

«من امید را در دلم نگاه می‌دارم»
(مانی باز گفت:) من این امید^۱ را با هنری بسیار و فرجام‌اندیشی به قانون^۲
تبدیل کردم و آن را در دلم نگه داشتم؛ هیچ کس در نمی‌گریست که آن کیست، چه
چیزی نزد من است. دوقلو را تا زمانی دراز بر کسی پدیدار نمی‌ساختم. بر هیچ
کس چیزی را از آن آشکار نکردم، از آنچه شده بود و آنچه خواهد شد، نیز نه،
آنچه هست، آنچه من شناخته‌ام، یا آنچه هست، آنچه من دریافته‌ام.

آموزگارانش گویند

چون آن بسیار خوشنام و بسیار خجسته (دوقلو) این رازهای بسیار بزرگ را
بر من نمود، آغاز به سخن گفتن کرد: «این رازی که بر تو نمودم، بر همه کس بنما
... و بر کسانی که بر ایشان آشکار ساختن شایسته است ...»
(مانی گزارش می‌کند:) ... با داسی که گیاهان هرزه و میوه‌های زمین را می‌برد،
شاخه‌های همه سرکشان را بریدن، که با آن تنها راستی بزرگ داشته شود و
همانند پدر (?) بلندی چیرگی ورزد

خودآگاهی بالنده برگزیدگی و ترس از وظیفه بزرگ

.... من در برابر آن تعمیدگرانی که با پیکر من اشتراکی داشتند شکیبایی کردم؛ اما
با این همه خود را گام به گام از آن قانونی که اندرش بزرگ شده بودم جدا ساختم،
زیرا از اندازه آن رازهای خدایی که پیش از اندازه پنهان شده‌اند ... در شگفت بودم
(و به خود گفتم:) ملت‌ها شمار انسان‌هایشان بالاست، اما من تنهایم. آنان
داریند، اما من بینوایم. من همچون کسی تنها چگونه خواهم توانست این راز را

۱- بنگرید به پانوش ۲ برگ ۵۱.

۲- آهنگ قانونی است که تعمیدگران بر پایه آن زندگی می‌کرده‌اند.

که در لغزش در لغزیده آشکار سازم. چگونه اما به سوی شاهان و درباریان خواهم رفت ... تا سخن گویم (؟) ... زیرا من غریبم و بینوا ... و تنها (درحالی که) نزد (شاه؟) پایمردان بسیارند.

دلجویی و یاری دوقلوی آسمانی

هنگامی که بدان اندیشیدم و آن را در ذهنم سنجیدم، دوقلوی بی اندازه شکوهمند پدیدار گشت و در برابرم ایستاد و به من گفت :: «چرا تو گفتی که راز را بر شاهان پدیدار نتوانی ساخت؟ همان گونه که من همچون اندرزگری نیکو ترا نیز (؟) اندرز داده‌ام، هم اکنون (؟) هم اندرزگر خواسته‌های (؟) تو هستم. از این روی دل به نیرودار (؟) و آماده باش تا آنچه را که بر تو پدیدار گشته، آن را ... پدیدار سازی. و تو درست برای همین زاده شده‌ای. پس با آموزشت برای آنچه که ترا دادم میانجیگری کن؛ من هر زمانی پایمرد و نگهبان تو خواهم بود.»

ظهورهای دیگر دوقلو

تیموتشوس

(مانی گزارش می‌دهد): در این زمان که من رشد می‌کردم وی بر من پدیدار شد ... پدر روشنایی و هرچه که در کشتی‌ها^۱ روی می‌دهد. وی سپس کاخ ستون^۲ را بر من نمود، و پدران و نیروهای بسیار توانمندی را که در این ستون پنهان داشته شده‌اند و به سوی بلندی پدر رهسپارند ... او بر من نمود ... کلیسایم را که شایسته شده (؟) برگزیده شود و در برابرم پدیدار گردد، که رسا و کامل است از آموزگاران و اسقف‌ها، واگزیدگان و نودینان^۳، که در آن «میز» هاست^۴ و پیش‌کش‌های^۵ پرهیزگاران و بزرگترین پایمردان و همه آنچه که خواهد شد، تا

۱- آهنگ کشتی‌های روشنایی یعنی خورشید و ماه است.

۲- در «ستون شکوهمندی» پاره‌های روشنایی به سوی بالا، کشور روشنایی می‌روند.

۳- واگزیدگان و نودینان، همان برگزیدگان و نبوشندگانند.

۴- خوراک‌های اسپند برگزیدگان که پاره‌های آویژه روشنایی با آنها پذیرفته می‌شوند.

۵- پیش‌کش‌هایی که نبوشندگان برای برگزیدگان آورده‌اند.

آنکه کلیسای من آشکار گردد و در آن دو قلویی که امیدم بر اوست

لطف‌ها و نشانه‌هایی که برمانی کرده و داده شد

گزاره گر دیگر

(سپس مانی گفت:) زمانی که آن از من نگاهداری می‌کرد و آموزگاران ناسخنگو را نموده بود، از جلوی او فرو افتادم و گفتم: «آنچه از تو خواهش کردم به من داده خواهد شد و همواره نزد من خواهد ماند؟ پس آن پوشیده نخواهد گشت، بلکه با دستان من روشن و هویدا نمایان خواهد شد و بر چشمان همه انسان‌ها پدیدار خواهد گردید؟ تا کلیسای من، بزرگ‌تر شود از تو هر توان نشانه‌ای را خواستارم که با دستان من در هر جایی و در هر روستایی و شهری احمال گردد، که من آموزش آورم مرگناهکاران را، که هیچ کس در خردمندی از من پیشی نگیرد و که بیماری و خطر بر من چیره نگردد؛ و که و خش‌های پیروزمندان پس از واگذاشتن جهان از سوی همه چشمان دیده شود، همسان آن نیز که ... که ... آنگهی مرا شکوه (؟) ... و که ... من، اگر در دوره‌گیری تنگنا و تعقیب افتم، از دشمنان پوشیده گردم.»

سپس وی با شکوه‌مندی بیش از اندازه مرا گفت: از این پیش‌کش‌هایی که تو به من مرحمت کردی، یکی به چند کس داده می‌شود، یعنی برادران برگزیده تو در این نسل؛ چندتایی هم در گذشته داده شده است، چنانکه (هریار) فراخور نسلی بود، که در آن آنها (حواریان) آشکار شده بودند. اما همه به تو همه داده خواهند شد، پاره‌ای ... به تو داده خواهند شد، چنانکه فراخور نسلی است، که تو در آن پدیدار شدی، در آن بخشایش گناه گناهکارانی را که از تو برگشتند را خواستار گشتی، که بر پایه‌اش دین آویژه ساخته می‌شود تا تو آزاد کنی و میانجی بخشایش گناهان و اتهام‌های این گزینش گردی و سپس میانجی کسانی که از گناهانشان پشیمان شده‌اند افزون بر این اگر تو در تنگنا مرا فراخوانی، همچون یک پایمرد به جایگاه خواهم آمد و در هر تنگنا و خطری محافظت مرا بر خود نگه دار. اما این نشانه که تو با آن از من خواهش می‌کنی چنان در من

بازشناختی هستند که بر تو بر هویداترین گونه پدیدار می‌گردند؛ پس من همه چیز را (؟) با دست بر تو خواهم نمود، و من ترا درست همانند آینه‌ای خواهم بود.

که گویی واقعیت در تو حل گردد و تو از بیماری رهایی یابی. نشانه‌های ... با ... و هم‌های دروغی که در برابر آنهایند، بر تو داده خواهند شد؛ چون آنها با نشانه‌های واقعیت در برابر دروغ نهاده شده‌اند. پس از آنکه آن بسیار شکوهناک این را به من گفت، مرا توان داد و در رسالتم جرأت داد و خود را ناپدید ساخت.

نگارهٔ درخت مو

... درست همانند بهترین درخت مویی که با کاشتن، آبیاری (؟) و یا به هرگونه‌ای پرورش می‌یابد.

و از ستاک نهال‌های پرشمار تولید کنند که کار انگورکار است، تا چنین از تاکی یگانه که از تخمی یگانه رسته - همه‌اش مشروط به این است که کشاورز را زمینی بسیار خوب باشد که بگذارد هر تاکی رشد کند و بسیار برومند باشد - تا چنین از مویی، کاشت موهای بسیار رخ نماید ... که در آن پدر گرفته است .. (مانی باز سرِ ظهور دوقلو تأمل می‌کند: وی بر من نشان داد) بلندی و ژرفنا را و آرامش (جاوید) و کیفر را. وی رازهایی را که در جهان نهان کرده شده‌اند و هیچ انسانی اجازه ندارد آنها را ببیند یا بشنود، بر من نمود.

جدایی درونی از تعمیدگران

هنگامی که من به همهٔ آنچه را که در ظهور او دیدم، درست اندیشیدم ... در امید (؟) ... آنچه که نه بر هر کسی داده می‌شود. سپس خودم را زود از نرم‌های آموزشی که در آن پرورش یافته بودم و همانند یک بیگانه و گوشه‌گیر در میانش بودم، تا زمانی فرا رسد که در آن از آن آموزش پای بیرون نهم...

موعظه‌ای از بارایس که عنوان «آموزگار» را دارد

بارایس آموزگار

ای برادران، بدانید و دریابید آنچه را که در این نوشته دربارهٔ چگونگی فرستاده شدن ارسالی متعلقه به نسل کنونی به همان گونه که او آموزانده، آمده؛ سپس نیز دربارهٔ پیکر او، از پاتیکیوس (؟) ... آنچه وی نوشته بوده، برای شاگردان فروگذاشته تا کسی سر این ارسال روح القدس شک نکند و تاریک‌اندیشان گویند: «اینان نخست از ناپدید شدن آموزگارشان نوشته‌اند تا بر خود بیالند.»

آنگهی وی از پیدایش پیکر خود و نیز از آن ارسال (؟) نوشته اما کسی که آن را باور ندارد، به گمراهی پای نهاده است. کسی هم که خواستار است باید بشنود و در نگردها چگونه هریک از نیاکان ظهورگریشی را که خود در نسلی که در آن پدیدار شده نشان داده، برگزیده و معرفی کرده، نوشته و برای بازماندگان برجای نهاده است. وی از ناپدید شدن خود سخن گفت، اما آنان موعظه کردند ... که حواریان نوشته‌اند و (به جوان ترها) نشان داده‌اند، سپس آموزگار را نشان واقعیت و امیدی را که بر آنان آشکار شده، ستوده و گرامی داشته‌اند. هرکدام از آنها در زمان خود و در زمان پایان یافتن رسالت خود گزارش کرده و کتباً یادآوری نموده که چگونه تصویر را دیده و سپس نیز چگونه ناپیدا شده است.

مکاشفه‌های کسانی که مانی سلف خود دانسته آدم

وی همچون نخستین آدم در مکاشفهٔ خود بسیار روشن گفته:

من دیدم، که یک فرشته ... آشکار شد. (گفتم:) از چهرهٔ درخشان که می‌شناسمش، فرو افتادم. سپس فرشته به او گفت: «من بالساموس بزرگ‌ترین فرشتهٔ روشنایی هستم. پس آنچه را که بر تو پدیدار می‌سازم بپذیر و بر پایروس کاملاً پاک و از میان رفتنی و استوار بنویس.»

از این گذشته فرشته با تصویری بسیار دیگرگونه بر وی پدیدار گشت، زیرا شکوه‌مندی که وی را فرا گرفته بود، بسیار گسترده بود. آدم فرشتگان، شاهزادگان فرشتگان و بزرگترین توان‌ها را نیز دید ... آدم ... و بر فراز همهٔ توان‌ها و

فرشته‌های آفرینش جای گرفت. گفتارهای همانند بسیاری در نوشته او آمده است.

سِت

پسر او سِت نیز در مکاشفه‌های خود چنین نوشته:

من چشم‌هایم را گشودم و در برابر خود فرشته‌ای دیدم که درخشش را نمی‌توانم توصیف کرد؛ چون او بسیار درخشان بود... به من گفت: «....»

چون من این را شنودم دلم شاد شد، خردم دگرگون گردید و همانند یکی از بزرگترین فرشتگان شدم. آن فرشته دستش را بر دست راست من نهاد، مرا به سوی بیرون از جهان کند، به سوی جایی که در آن زاده شده بودم، و مرا به جایی دیگر برد که بسیار پهناور بود. از پشت خود بانگ بسیار بلند فرشتگانی را که در جهان، جایی که آنان اقامت داشتند و خدمت می‌کردند (?) بودند و من پشت سرشان گذاشته بودم، شنیدم. من دیدم ... مردمان ... سخنان همانند بسیاری در نوشته‌هایش آمده چه آنهایی که در آنها وی از سوی آن فرشته از جهانی به جهانی دیگر جابجا می‌شود، چه آنهایی که در آنها بزرگ‌ترین رازهای توانمندی (خدایی) آشکار می‌گردد.

اِنس

باز در مکاشفه اِنس چنین آمده:

در ماه دهم سال سوم بیرون رفتم تا در دشت گام زنم. سپس در دل خود اندیشیدم به چه علت و با چه کسی و به خواست چه کسی آسمان، زمین، همه کارها و چیزها هستی دارند. آنکهی فرشته‌ای بر من پدیدار شد. وی مرا آموزش این جهان مرگ را داد؛ وی مرا به سوی آرامش بزرگی جابجا کرد. دلم سنگین شد، همه عضوهایم می‌لرزید، ستون فقراتم از سختی (و حرکت) می‌لغزید، و پاهایم بر مفصل‌هایشان نایستادند. من به پهنه‌های بسیاری رسیدم و در آنجا کوهسارهای بسیار بلندی را دیدم. و خش مرا جابجا ساخت و با نیرویی بی‌آواز

بر چکاد آورد. آنجا تصویرهای بسیار بر من نموده شد. وی باز گزارش می‌کند: فرشته به پایین پرواز کرد (؟) و ...، مرا به اپاختر آورد؛ آنجا من کوه‌های بسیار کلان، فرشته‌ها و جایگاههای بسیاری را دیدم. وی با (این) واژه‌ها با من سخن گفت: «(خدا) که توانش از همه چیز بیشتر است، مرا به سوی تو فرستاده تا بر تو رازهایی را که درباره‌شان اندیشیده‌ای آشکار کنم؛ پس تو به سوی واقعیت فرا خوانده شده‌ای. همه این رازها را بر لوحی آبرومندانه بنگار و آن را در دشت خاک کن. همه آنچه را که می‌نویسی، کاملاً روشن بنویس. این می‌تواند چنان گسترشی یابد که ظهور من که هرگز سپری نمی‌گردد، بر همه برادران و ... آشکار ماند.»

سخنان همانند بسیاری در نوشته‌های او هست و آگاهی از ظهور او می‌دهد؛ همه آنچه را که شنوده و دیده بوده نوشته و برای کسانی که بعداً از وخش واقعیت خواهند بود، برجای گذاشته است.

سم

سم نیز گفتار همانندی در مکاشفه‌اش دارد:

من می‌اندیشیدم که کارها چگونه پدید آمده‌اند. در زمان اندیشه ناگاه وخش زنده‌ام جابجا شد، مرا با نیروی هنگفتی به سوی بالا کشید، مرا بر چکاد کوهسار بسیار بلندی گذاشت و به من گفت: «نترس، بلکه بزرگترین شاه سرافرازی را بستا»

سم بازگوید:

درپ‌ها بی‌آواز گشوده شدند و باد ابرها را پاره‌پاره ساخت. بارگاهی شکوهمند دیدم که از بالاترین فرازا به پایین آمد و فرشته‌ای نیرومند آنجا ایستاده بود. نگاره چهره‌اش شگفت زیبا و جوان بود، زیباتر از درخشش فروزنده خورشید و زیباتر از درخشش آذرخش. همچون فروغ‌های خورشید می‌درخشید؛ اما جامه‌اش با رنگارنگی بسیار زیبایش، برابر با تاج گلی از زنبق بیابانی بود. زبانم بند آمد (از ترس)، چنین بود که بر زمین افتادم. ستون فقراتم می‌لرزید،

پاهایم دیگر بر مفصل هایشان استوار نبودند. از بارگاه آوایی فراخوانانه به سویم گرایید، به سوی من گام نهاد، مرا با دست راست خود گرفت و بلند کرد. نفس زندگی را بر چهره من دمید و توان و شکوه مرا افزود.

گفتارهای همانند بسیاری در نوشته هایش هست، در میانشان گزارش هایی هم هستند که از ظهورهایی سخن می گویند که در آنها فرشته ها وی را موظف ساخته اند، اینها را بنویسد.

هنوخ

گذشته از او هنوخ نیز در مکاشفه اش چنین سخنانی گفته:

من هنوخم، هنوخ درستکار، من بسیار سوگووارم و اشک هایم روان اند، چه تهمت هایی شنیده ام که از دهان های بی خداها می آیند. وی گفته:

چون اشک ها بر چشمانم آمدند و بر لب هایم ریختند، دیدم که هفت فرشته از آسمان پایین آمدند و نزدیکم شدند. از نگاهشان چنان هراسیدم که زانویم لرزش گرفت.

سپس چنین می گوید:

فرشته ای به نام میخائیل به من گفت: «من سوی تو فرستاده شده ام تا همه کارها را بر تو نشان دهم و سرزمین خجسته ها را بر تو پدیدار سازم و تا بر تو سرزمین بی خداها را نشان دهم و نیز اینکه جایگاه گناهکاران چگونه می نماید.» سپس وی گفت:

آنان مرا بر یک ارابه بادی نشانند و مرا به ته آسمان بردند. ما شتابناک از جهان ها، جهان مردگان، جهان تاریکی و جهان آتش گذشتیم. سپس آنان مرا به جهانی بیش از اندازه بزرگ و دارا بردند که به خاطر روشنایی اش سرافرازی بسیار اندوخته بود و از همه ستارگانی که من دیده بودم زیباتر است.

وی همه چیز را دید و از فرشته ها پرسش هایی کرد؛ و آنچه را که آنان به او می گفتند وی در نوشته ای آورد.

پولوس

از حواری پولوس که تا آسمان سوم بالا رفته نیز همین چیزها را می‌دانیم^۱، چنانکه در نامه‌ای به گالاتر^۲ نوشته:

من حواری پولوس نه به دستور انسان‌ها و نه از راه یک انسان، بلکه از راه عیسی مسیح و خدای پدر که او را از سوی مردگان زنده کرده است.^۳ در نامه دوم به کورینتر^۴ می‌گوید:

سپس به چهره‌ها و جلوه‌های آقایان می‌آیم، من می‌دانم که انسان در مسیحیت - در پیکر یا بیرون از پیکر، نمی‌دانم خدا می‌داند - به بهشت روانه شده و سخنان رازآمیزی شنوده که هیچ انسانی اجازه ندارد بر زبان آورد. من بدان می‌بالم، اما نه تنها به خودم. باز در نامه‌ای به گالاتر^۵:

ای برادران، من بر شما پدیدار می‌سازم که مژده‌ای را که به شما داده‌ام نه از انسانی دریافت کرده‌ام و نه آموخته‌ام، بلکه از ظهور عیسی مسیح بدست آورده‌ام.

پولوس به همان سان بی‌خویش به آسمان سوم و بهشت برده شده^۶؛ وی دیده و شنوده و سپس با اشاره‌ها دربارهٔ رهسپاری و ارسال خود برای کسانی که در جریان رازها هستند نوشته است.

در پایان باید گفت همهٔ حواریان بسیار خجسته، رهایی‌گران، مژده‌دهندگان و پیامبران واقعیت، هرکدامشان امید زنده را در تودهٔ مردمی می‌دیدند که اعلام برآنان آشکار می‌شد؛ آنان آن را برای یادآوری به پسران آیندهٔ و خوش‌های مقدس (؟) که آوایش را می‌شنیدند و می‌شناختند برجای و به امانت گذاشته‌اند. در این رده حواری بسیار ستوده شده مانی نیز از پی می‌آید که از راه او و از

۱- نامه دوم به کورینتر ۱۲، ۲ ۲- ۱، ۱.

۳- روشن است که جمله مانند برخی جمله‌های دیگر درهم است (ترجمان)

۴- ۱۲، ۵ تا ۱۲ ۵- ۱۱ تا ۱۲.

۶- نامه دوم به کورینتر

سوی او امید و میراث زندگی^۱ به سوی ما آمده، کسی که برای ما، نسل خود، دوستان عقیدتی و جوانه‌های و خشی چیزهایی نوشته که از آب‌های تابناک او بالش یافته‌اند، تا آنان از غیبت و ظهور وی آگاه گردند؛ تا ما بدانیم ای برادران بزرگی واقعیت نزد اصل میانجی واقعیت^۲ در مقایسه با ما تا چه اندازه کلان است. ما می‌دانیم که وی واقعیت را نه از انسان‌ها دریافت کرده و نه در کتاب‌ها خوانده، چنانکه پدر ما خود در نامه‌ای به اِدسا گفته است.

از نامهٔ مانی به شهر اِدسا

وی چنین می‌نویسد:

واقعیت و رازهایی که من از آنها سخن می‌گویم، نیز دست‌گذاری^۳ که از آن من است را نه از انسان‌ها یا آفریده‌های گوشتین و نیز نه از راه مشغولیت با نوشته‌ها دریافته‌ام. هنگامی که پدر خجستهٔ من که مرا به لطف خود قرا خوانده و نمی‌خواهد که من و دیگران در جهان نابود شویم، نگاه افکند و از من دلجویی کرد تا کسانی که آماده‌اند دین را برگزینند که زندگی را خجسته کنند، از روی لطف خود مرا از جمع تودهٔ مردمی که واقعیت را نمی‌شناختند بیرون کشید. وی رازهای خود، پدر بی‌آلایش و نیز همهٔ گیتی را بر من آشکار ساخت. وی بر من نمود که آنها پیش از آفرینش جهان چگونه بوده‌اند، بنیاد همهٔ کارهای خوب و بد چگونه گذارده شده، و چگونه آنان (پدران) آن را از آمیزش با فرهنگان در روزگار کنونی و جهان‌ها (؟) ساخته‌اند.

از مژدهٔ زندهٔ مانی

وی باز در مژده‌اش از مقدس‌ترین امید خویش نوشته است:

من مانیم، حواری عیسی مسیح به خواست خدا و پدر واقعیت که خود ازویم، که می‌زیود وی ماند جاویدان، که پیش از هر چیز بوده و پس از هر چیز

۱- هر دو کاربرد از مشخصه‌های دین مانی‌اند، بنگرید نیز به پانوش ۲ برگ ۵۱.

۲- میانجی واقعیت «مانی» است. ۳- بنگرید به پانوش ۱ برگ ۵۱.

خواهد بود. همه آنچه که شده و خواهد شد از توان او ساخته می شود. پس من از او ساخته شده ام و همسان آن از خواست اویم. از اوست که همه واقعیتهای بر من آشکار است و من از واقعیت اویم. من واقعیت آرثون را که وی مرا نمود، دیدم. من واقعیت را بر همسفرانم نشان دادم، صلح را به کودکان اعلان داشتم؛ به جنس بی مرگ پند امید دادم؛ گزینش را برگزیدم و راهی را که به دوزخ می انجامد به کسانی که مطابق این واقعیت می افزایند نشان دادم. من امیدواری را موعظه کردم تجلی پدیدارگشت و این انجیل جاوید را نوشتم که در برگرفته رازهایی بالاتر از اندازه و بزرگترین کارهاست و در آن بزرگترین و والاترین ابر توانمند، کارهای بالاتر از اندازه را فرا نمودم. آنچه را که وی فرا نموده من نشان داده ام به کسانی که از نمایش واقعیت کاملی که دیده ام و از پیدایی شکوهناکی که بر من پدیدار شده می زنند.

وی سپس می گوید:

همه رازهایی را که پدرم بر من پیشکش کرد از گروههای دینی و بی دینان، انگهی از جهان نیز، پنهان کردم و پوشیده ساختم، اما به خاطر خوشنودی پدر نیکبخت ترینم بر شما پدیدار نمودم. اگر بایسته است که آن بار دیگر شما را خوشایند آید، پیدایی دیگری را بر شما آشکار می کنم، که پیشکشی که پدرم به من داده بسیار بزرگ و پُر است. اگر همه را جهان و همه انسانها از آن پیروی کنند، سپس برای من همین که با این دارایی و بُردی که از پدرم بر من پیشکش شده آنان را دارا سازم و بکوشم تا فردا به همه جهان برسانم، بسنده خواهد بود.

وی باز می گوید:

هنگامی که پدرم خوشنود شد و مرا با دلسوزی و پرستاری خویش فرا گرفت، از آنجا دوقلویم را فرستاد که مطمئن ترین میوه رسیده زندگی جاوید است، تا مرا از این لغزشهای هواخواهان آن قانونها بخرد و آزاد کند و رهایش بخشد. وی پیش من آمد و بهترین امید، حل شدن در زندگی جاوید، آموزشهای واقعیت و دستگذاری پایین آینده پدرم را برایم آورد. یا آمدنش مرا از دیگران برگزید و در حالی که مرا به سوی خود درمی کشانید، از هواخواهان

قانون‌هایی که در میانشان بزرگ شده بودم، جدایم ساخت.

پایان موعظه باراپس

در کتاب‌های پدر ما باز هم رویدادهای بسیار از اندازه فراتری آمده که ظهور و رهسپاری و غیبت را ثابت می‌کنند، زیرا این رسیدن که با روح‌القدس واقعیت به سوی ما می‌آید، بسیار کلان است. به خاطر چه و چرا استوار و برای همیشه برانیم که این فرستادگی با ظهور کردن چیرگی یافته است؟

چون ما از نیاکانمان برآمده‌ایم و غیبت و ظهور هرکدام از آنان را نشان دادیم: به‌خاطر اندیشه‌های آن کسانی که ناباوران را به خود درکشیده‌اند و به چیزی (نادرست) دربارهٔ پیدایی و تصویر پدر ما گروش دارند؛ آنان باید بدانند که در گماردگی فرستادگان پیشین هم چنین چیزهایی بوده است. چون هرکدام از ایشان غیبت کرد، هرچه را که دیده و شنیده بود نوشت و گزارش داد و خود گواه پیدایی خویش گردید. اما شاگردانش مهر ارسال وی شدند.

از یکی از موعظه‌های دیگر باراپس، تنهایی مانی در میان تعمیدگران ای برادران، پس ما، ما فرزندان و خش پدرمان که این را شنودیم و از آن آگاهی یافتیم؛ شاد خواهیم گشت و روحاً پدیداری او را درخواستیم یافت، که وی چگونه به دستور پدر خود فرستاده شد، چگونه پیکرش را فرآورد، چگونه دوقلوی بسیار والايش سوی وی آمد و وی را از قانونی که در آن بزرگ شده بود جدا ساخت؛ زیرا دوقلوی در سال بیست و پنجم بسیار شکوهمند بر وی آشکار گردید. هنگامی که وی در آن گروه دینی تعمیدگران می‌زیست به کردار بره‌ای بود که به دست شبانی بیگانه باشد، یا به کردار پرنده‌ای که در میان پرندگانی دیگر است که به زبانی دیگر سخن می‌گویند. او همیشه و همواره بی‌آنکه یکی از آنان دریابد که وی کیست، چه چیزی دریافت می‌دارد و چه چیزی بر وی هویدا می‌گردد، در میانشان با خرد و زبردستی به جنبش درمی‌آمد.

آنان بیشتر با وی برپایه ارزش گذاری پیکرش رفتار می کردند.^۱

مجادله با تعمیدگران و بریدن از ایشان گنج خدایی

آپیسوس آموزگار و اینائیوس برادر زاید

سرور مانی گفت: زمانی که در من میان آنان می زیستم، روزی، سیتایوس، پرشبتیر پسر گارا، سین هدیون های^۲ خود را به دست من داد، زیرا که مرا دوست می داشت و مرا پسر دلبد خود می دانست، وی دست مرا گرفت و چون کسی دیگر در آنجا نبود، و پس از اینکه تکه ای از راه را رفت، گنج هایی بزرگ را از زیر خاک بیرون کشید و آن را بر من نمود. او به من گفت: «این گنج ها از آن من اند، من می توانم آنها را در دست داشته باشم. اما از هم اکنون آنها باید از آن تو گردند. من هیچ کس دیگری را مانند تو دوست ندارم که بخواهم آنها را به او بدهم.» چون وی با من چنین سخن گفت، من با خود گفتم: «پیش از وی، پدر خجسته ام مرا (به دست) گرفته و به من گنجی جاوید و ناگذرا پیش کش کرده است. اگر کسی آن را به ارث برد، از وی (از گنج) زندگی جاودانی خواهد یافت.» به پرسبیترسیتا پاسخ دادم: «پیشینیان ما که پیش از ما این گنج های زمینی را به ارث برده بودند کیانند؟ بنگر، آنان مردند و نابود شدند، آنان دیگر دارای این گنج ها نیستند و نیز آنها را با خود نبردند.»

وی به من گفت: «برای من چه سودی دارد که آن کسانی را که دارای این ها بوده اند، لغزشکار و اسپری بدانم. گنج خدایی از همه چیز بزرگ تر و دارشمندتر است و هرکسی که آن را ارث برد زندگیش بسیار خوب خواهد گشت.» چون سیتایوس دید که نمی تواند مرا به پذیرش گنج هایی که به من نموده بود خوشنود سازد، از من بسیار شگفتید.

۱- یعنی برپایه ارزش گذاری شخص خاکی.

۲- سین هدیون، پندنامه محبوب پرشبتیر بوده که پسان [بعداً] زمانی که وی به مجادله نوشته پرستانه با مانی آغازید، گردآوری شد.

دیدن آب سیاه و بند آب پر روشنی دیدن

تیموتئوس

من اندکی بعد دریافتم که سیتا و هرکدام از عضوهای سین هدریون‌ها می‌خواهند چیزی از اینکه پدر خجسته‌ترین من مرا چه پیش‌کش کرده بگویند، ولی خواهند راه تقدس را بر ایشان بنمایم. چون من چنین اندیشیدم، چیزی بر من نمود: همه گیتا دریایی پر از آب سیاه بود. من دیدم چگونه هزاران و بیش از هزاران کس در آن می‌افتادند، پایین می‌رفتند، بالا می‌آمدند و به هر چهار سوی آسمان رانده می‌شدند. باز دیدم که در میان دریا، بند آبی بود؛ آن بسیار بلند بود، و تنها بر آن روشنایی رخشنده‌ای بود؛ در آنجا راهی بود، و من بدان رفتم. چون باز می‌گشتم دیدم که نسبتاً خود را به مردمی استوار داشته بود که خود به مرد دیگری بند بود، و که وی افتاد و زیرخیز آب رفت و در میان دریا و تاریکی مرد. من توانستم تنها اندکی از مویش را ببینم که بسیار در اندیشه سیتا بودم. اما آن کس که سیتا او را (به دریا) انداخته بود، مرا گفت: «تو چرا در اندیشه سیتایی؟ وی گزینش تو نیست و به راه تو در نخواهد آمد.» پس از این دیدار دیگر از سیتا چیزی مرا پدیدار نگشت. بعدها هنگامی که سخن واقعیت را موعظه می‌کردم، او با سخن ناهمسازی می‌نمود.

تازش به آموزش‌های تعمیدگران

«تعمیدی که با آن خوراکتان را پاکیزه می‌سازید، بیهوده است.»

بارایس آموزگار

سرور من مانی گفت: زمانی دراز و به اندازه بسنده و با جزئیات درباره آن قانون سخن گفتم؛ من خود را با سخن شناسا می‌کردم و آنان با راه خدایی، دستورهای رهاننده، تعمید، تعمید سبزی که می‌کردند، و با آن بنیادنامه و دستوری که بر پایه‌اش می‌زیستند.

هنگامی که من آموزش‌ها و رازهای آنان را صفر و هیچ فرا نمودم و چنین بر آنان آشکار ساختم که روش زندگی آنان از فرمان‌های رهاننده گرفته نشده، برخی

از آنان از من شگفتیدند، اما دیگران خشم گرفتند و آتشین گفتند: «وی می خواهد سوی یونانیان بگراید؟» چون من اندیشه های آنان را دریافتم با مهربانی به ایشان گفتم: «تعمیدی که شما با آن خوراکتان را می شوید بیهوده است؛ چون این پیکر ناپاک است و در آفرینشی ناپاک شکل گرفته. (دلیل:) زمانی که کسی خوراکش را پاکیزه می سازد و می خورد، البته پس از آنکه آن پاکیزگی (آیین دینی) را از سر گذرانیده، چنان که بر ما روشن است از آن خون، صفرا، بادهای، مدفوع شرم آور و ناپاکی پیکر برمی خیزد. اما، اگر کسی چند روزی از این خوراک پرهیزد، همه این چیزهای شرم آور و تراوش های پلشت پیکر باز می مانند و کاستی می گیرند؛ اما اگر او سپس خوراک بخورد، آنها برابر با آن در پیکر بسیار می شوند. این مدلل می سازد که آنها برپایه اندازه خوراک بیشتر می گردند. اما اگر کسی خوردنی تعمید شده و پاکیزه گشته و (در برابر) آن خوراک تعمید نشده را بخورد، به روشنی دریافته می شود که زیبایی و توان پیکر از آن است؛ همراه آن نیز پدیدار می گردد که پلشتی و ته نشین در هر دو مورد از هم باز شناخته نمی شوند. پس هر خوراک تعمید شده ای که بیرون گردد و پس داده شود از آنکه تعمید نشده بهتر نیست.

اما این هم ارزشی ندارد که شما هر روز خود را تعمید می کنید. چرا شما پس از آنکه یک بار تعمید کرده اید و پاکیزه شده اید، باز هر روز خود را تعمید می کنید؟ درست از همین جا، روشن می گردد که شما هر روز از خویش پلشت می شوید و بی آنکه بتوانید پاکیزه گردید باز به خاطر پلشتی تعمید می کنید. درست از همین جا روشن تر می گردد که پلشتی از پیکر می آید. بنگرید شما نیز آن را به تن دارید.

پاکی که در نوشته ها آمده، پاکی عرفانی است

پس به خویشتن درنگرید که پاکیزگی شما را چیست. غیر ممکن است که بتوان پیکر را کاملاً پاکیزه ساخت؛ چون هر روز به جنبش می آید (باز) آرام می گیرد تا پس مانده خوراک بیرون رود. پس شما در این مورد بدون فرمان رها کننده کار

می‌کنید. پاکیزگی که در نوشته‌ها آمده، پاکی که از راه عرفان است یعنی جدایی روشنائی از تاریکی، مرگ از زندگی و آب زنده از آب مرده. از این روی شما باید بدانید که هر چیزی با متضاد خود، اختلاف دارد، و سپس دستور رهاکننده را نگه خواهید داشت تا او و خش شما را از نابودی و تباهی رهایش دید. این واقعیت پاکی درست است که تحققش بر شماست. شما گمراه شده‌اید، شست و شو می‌کنید و پاکی پیکر را تحقق می‌بخشید. همان پیکری که بسیار ناپاک و در پلشتی شکل گرفته: با آن روان شده، رسیده و استوار گشته است.

آشفته‌گی تعمیدگران «مانی کیست؟»

چون من این را به ایشان گفتم و آن را همچون صفر و هیچ نشان دادم، همان چیزی را که آنان با گرمی به کار می‌داشتند، تنی چند از ایشان از من در شگفت شدند، مرا ستودند و مرا همچون رهبر و آموزگار در نگرش کشیدند. اما در هر انجمن دینی سر من هیاهوی بسیار (؟) برپا شد. پاره‌ای از آنان مرا پیغمبر و آموزگار دانستند؛ پاره‌ای‌شان گفتند: «سخن زنده را وی ابلاغ کرد؛ ما او را آموزگار دین خود خواهیم ساخت!»، دیگران گفتند: «شاید آوایی از نهان با وی سخن می‌گوید و او آنچه را که آن بر او آشکار می‌سازد، بر زبان می‌آورد؟» آنان به یکی گفتند: «آیا بر او چهره‌ای رویایی پدیدار می‌گردد و آنچه را که می‌بیند و می‌گوید؟» دیگران باز گفتند: «آیا او همان کسی نیست که آموزگاران ما سرش پیش‌بینی کرده‌اند: مردی جوان از میان ما برخواهد خاست و آموزگار نوی پیدا خواهد شد؛ وی بر سر آن خواهد بود که همه آموزش‌های ما را بریاد کند.»

چنین است که نیاکان ما از صفای جامه وی آگاهی داده‌اند. دیگرانی گفتند: «آیا سخن گفتن از او لغزش است؟ وی می‌خواهد ملت ما را به گمراهی برد و در دین ما شکاف اندازد؟» چند تن از دیگرانی که در میانشان رشک و خشم بسیار بود مرگ مرا اعلام کردند؛ دیگرانی گفتند: «این دشمن قانون ماست» ایشان به کسی گفتند: «وی می‌خواهد سوی بی‌دینان رفته نان یونانی بخورد؟^۱ دیگران اما

۱- تعمیدگران همچون بهودی - ترسابان، نان ترش نمی‌خوردند. در حالی که نان یونانی در اینجا ترش ←

(۹): بله، ما به آنان گفتیم تا بشنوند: آدم باید نان یونانی بخورد» همچنین وی گفت، شایسته است که نوشیدنی‌ها، گندم، سبزی‌ها و میوه‌هایی که مصرفش را پدران و آموزگاران ما سخت ممنوع ساخته‌اند، خورده شوند. همیدون وی تعمیدهایی را که ما بر پایه‌شان تعمید می‌کردیم، کنار گذاشت. وی خود را نه همانند ما تعمید کرد و خوراکش را نیز آن گونه که ما تعمید می‌کردیم تعمید نساخت.

مناظره با تعمیدگران مسیح برآستی چه آموزشی داده؟
سپس سیتا و هواخواهانش دیدند که من سوی پاورهای آنان نخواهم آمد، بلکه باز و پیوسته قانون، ممنوعیت‌های خوراکی و تعمید آنان که البته من نه همانند آنان به جایش می‌آوردم، صفر و هیچ باز می‌نمایانم. چون دیدند که من در همه این چیزها، با آنان ناهمسو هستم، سیتا و گروه هم پیشوایش به خاطر من نشست مناظره‌ای برگزار کردند. ایشان پاتیکیوس سالار آستان را نیز فراخواندند و بدو گفتند: «پسر تو از قانون ما سرباز زده و می‌خواهد به گیتا برود. ما نان گندمین، میوه و سبزی را خوار می‌شم‌ریم و نمی‌خوریم: اما وی (از این ممنوعیت‌ها) پیروی نمی‌کند و می‌گوید باید آنها را برداشت.» دیگران اما (گفتند (۹)) «وی نه همانند ما تعمید می‌کند (۹). اما می‌خواهد نان یونانی بخورد. چون پاتیکیوس هیجان بسیار زیاد آنان را دید، به ایشان گفت: «او را بخوانید و باورش دهید.»

آنکهی آنان از من خواستند که به [محل] گردآمدنشان بروم و مرا گفتند: «تو از زمان خردسالی خود نزد مایی و بی‌نکوهش در دستورها و روش زندگی قانون‌های ما زیسته‌ای. همانند عروسی پاکدامن در میان ما بودی. چه چیزی تجربه کرده‌ای یا چه تصویری داشته‌ای که با قانون ماناهم‌سازی می‌کنی و آموزش ما را صفر و هیچ می‌دانی؟ تو نسبت به ما راهی دیگر در پیش گرفته‌ای. پدر تو نزد ما بیشترین نگرش را داراست. چرا تو هم اکنون تعمید قانون ما و قانون‌های پدر ما را که ما روزگاری است که با آنها زندگی می‌کنیم شکسته‌ای؟ تو

حتی از فرمان‌های رهاننده هم سرباز زده‌ای! تو حتی می‌خواهی نان گندبین، و سبزی که ما نمی‌خوریم، بخوری! چرا تو چنین می‌زیوی و گردن نمی‌گیری زمین را کشت کنی، چنانکه ما می‌کنیم؟»

سپس من به ایشان گفتم: «خواست من شکستن فرمان رهاننده نیست. اما اگر او مرا سرِ نان گندمین سرزنش کند، چون گفته‌ام: «انسان را باید از آن خوردن»، رهاننده که خود آن را خورده است. همچنین نوشته شده: هنگامی که وی نیایش می‌کرد و پخش می‌نمود، نان را نیز نیایش گفت و (آن را) به شاگردان داد. آیا این نان گندمین نبود؟ (انجیل) می‌نمایاند که وی با گمرکی‌ها و بت پرستان خوراک می‌خورده است. به همین گونه وی به خانهٔ مارتا و ماریا هم خوانده شده است. هنگامی که مارتا به وی گفت: «سرور» تقصیر من نیست، نمی‌خواهی به خواهرم بگویی او باید به من کمک کند، رهاننده به وی گفت: «ماریا بهترین بخش را برای خود برگزید و از او بازگرفته نخواهد شد.»

«باید در نگریت که شاگردان رهاننده نیز نانِ زنان و بت پرستان را می‌خورده‌اند و میان نان و نان و سبزی، و سبزی فرقی نمی‌گذاشته‌اند، نیز ایشان خوراک خود را نه با دست و کار خویش و نه با کشت زمین فراهم می‌ساخته‌اند، چنانکه شما امروزه می‌سازید. همچنین چون رهاننده شاگردان خود را روانه می‌ساخت تا در هر جایی پیام وی را برسانند، ایشان از خود سنگ آسیاب و آوند نان پزی نمی‌آویخته‌اند. از این گذشته نیز نه (؟).

... والخاصایوس بنیادگذار گروه تعمیدگران به راستی چه آموزشی داده؟

زاختاس

«اگر شما هم اکنون از من به خاطر تعمید شکایت می‌کنید، خوب من هم با قانونتان و گفتارهایی که رهبرتان برای شما گفته، بر شما می‌نمایانم که کسی اجازه ندارد تعمید کند.»

«این را همان آلفاسایوس، بنیادگذار قانونتان گفته است. هنگامی که وی (یک بار) برای شستن خود در آب رفت در سرچشمهٔ آب تصویر مردی را دید.

وی به او گفت: «این بس نیست که جانوران تو مرا می‌زنند؟ حتی تو خود هم به جایگاه من بد می‌کنی و به آب من درازدستی می‌نمایی!» آخاسایوس از آن شگفتید و به تصویر گفت: «روسپی‌گری و پلشتی و ناپاکی جهان بر تو می‌افتد و تو بازدار نمی‌شوی. به من که می‌رسی تیره می‌شوی!» آن به او پاسخ داد: «شاید همه آنان در نیافته باشند من کیستم. اما تو که می‌گویی خداپرست و دادگری چرا آبروی مرا نگه نمی‌داری؟» سپس آخاسایوس را کارگر افتاد و خود را در آب نشست.

«باز، پس از زمانی دراز خواست خود را در آبی بشوید و شاگردان خود را گماشت که جایی با آبی اندک بجویند تا وی خود را در آن بشوید. شاگردانش جایگاه را برایش یافتند. چون وی به شستن خود آغازید، همان تصویر مرد را در سرچشمه دید. آن به او گفت: «ما و آن آب در دریا یکی هستیم. تو اکنون هم در آمدی تا به ما دست‌اندازی کنی و ما را بزنی. آخاسایوس سخت لرزید و مات ماند. او چرک سرش را خشک و انهداد و خود را تکاند.»

باز (مانی) گفت که آخاسایوس گاوآهنی داشت. آن را هر جایی به کار می‌گرفت و از پشتش می‌رفت. اما زمین آگاه گشت و به وی گفت: «چرا شماها فرآورده‌هاتان را از دل من بیرون می‌کشید؟» آنگهی آخاسایوس تکه‌های آن زمینی را که با او سخن گفته بود برداشت، گریست و بسوسیدشان، آنها را روی سینه‌اش گرفت و آغاز به گفتن کرد: «این گوشت و خون سرور من است.» مانی باز گفت که آخاسایوس در این باره با شاگردانش در زمانی که نان می‌پختند دیدار نمود و نان از این رو با آخاسایوس سخن گفت.

مانی باز گفت که تعمیدگر سابایوس می‌خواست برای کشیش بزرگ شهر سبزی ببرد. آنگاه هر سبزی گریست و به وی گفت: «تو داد ورز نیستی؟ تو پاک نیستی؟ چرا ما را نزد دلدار می‌بری؟» آنچه که سابایوس شنود بروی کارگر افتاد و سبزی را پس برد.

باز مانی گفت که چگونه درخت خرمایی با آیانوس تعمیدگر کوخی ، سخن گفت و به او سفارش کرد به «سرور من» بگوید: «مرا مینداز که میوه‌هایم

دزدیده شده! بگذار باز امسال برپای بمانم و من ترا به اندازه‌ای که در همه این سال‌ها از من میوه دزدیده شده بخواهم داد.» نیز سفارش کرد.
به مردی که میوه‌هایش را دزدیده بگوید: «دیگر میا و میوه‌های مرا مدزد! اما اگر بیایی ترا از بالا به پایین خواهم افکند و خواهی مرد.»

تیموتوس

سپس من به آنان گفتم: «به این مردان برجسته خود قانون بنگرید که تصویرها را دیدند از آن تکان خوردند و دیگران را از آن آگاه ساختند. به همین گونه (؟) من هرآنچه را که از آنان آموختم، انجام می‌دهم.»

دست و گریبان شدن پایان مناظره

چون من چنین سخنانی گفتم و گفتارهای آنان را هیچ کردم، زود چنان در خشم آمدند که یکی از آنان [بر]خاست و مرا زد. ایشان مرا در میانه خود استوار گرفتند و زدند. مویم را مانند دشمن می‌کشیدند. آنان به سختی و خشم هرچه بلندتر سر من فریاد می‌کردند که گویی من از دین برگشته‌ام و از رشکی که برایشان چیره گشته بود خواستند مرا خفه کنند. اما چون پاتیکیوس سالار آستان از آنان به التماس خواست که خود را در برابر کسانی که در میانشان می‌شکیبیدند گناهکار نسازند. ملاحظه کردند و گذاشتند من بروم. پس از این کوشش من گوشه‌گزیدم، نیایش کردم و با التماس از سرورمان پایمردی خواستم.

دودلی مانی

هنگامی که نیایشم را به پایان بردم و بسیار اندوهگین بودم، در برابرم دوقلوی خجسته‌ترینم پدیدار گشت - او سرور (من) و پایمرد من است - و به من گفت: «اندوهگین مباش و گریه مکن!» من به او گفتم: «چطور اندوهگین نباشم که مردان این دین که من از دوران کودکی نزدشان بوده‌ام، باور خود را (درباره من) دگرگون ساخته‌اند و دشمن من شده‌اند چون من از قانونشان بریده‌ام. به کجا باید روم؟ همه دین‌ها و گروه‌ها دشمن خوبی‌اند. من در این جهان بیگانه و تنه‌ایم. هنگامی

که در این دین که گروشمندان قرائت پاکیزگی، تأدیب گوشت می‌کنند و «آرامش دست‌ها» را باز می‌دارند و گذشته از آن همه مرا می‌شناسند و از این روی بیش از هواخواهان دین‌های (دیگر)، ارزش پیکر مرا (?) می‌دانند، هنگامی که پیکرم در این دین پرورش یافته، پرستاری شده و مورد رسیدگی بوده، خودم نیز، با سالار و کشیش بزرگشان چنان در پیوند بوده‌ام که به پرورش یافتگی پیکرم رسیده است، چه خواهد شد چون آنان به من جای پذیرش واقعیت را نمی‌دهند، جهان، شاهزادگان‌شان و مدرسه‌هایشان مرا می‌پذیرند تا رازها را بشنوند و این دستورهای دشوار را بپذیرند؟ چگونه من در برابر شاهان این جهان، شاهزادگان‌شان، مردان بلندپایه و رهبران دینی سخن خواهم آغازید؟ بنگر که آنان زورمندند و با دارایی، استبداد و پولشان اعمال زور می‌کنند. اما من از این نگاه‌ها تنها و بیچاره هستم.

فرستادن مانی

سپس آن شکوهناک‌ترین به من گفت: «تو تنها برای دین فرستاده نشده‌ای، بلکه به هر ملتی، هر مدرسه‌ای، هر شهری و هر جایی؛ پس این امید از تو برای همه منطقه‌ها و ناحیه‌های جهان گفته و اعلام می‌شود. بسیاری کسانی که سخن ترا خواهند پذیرفت. از این روی گام پیش بنه و به پیرامون برو؛ که من همچون پایمرد و نگهبان تو در هر جایی که آنچه را بر تو نمودم اعلام کنی، نزدت خواهم بود. پس تیمار مخور و اندوهگین مباش.»

سخنانی که او با گفتنش مرا دل و زهره داد و با امیدش اطمینان بخشید بسیار شمارمند است. من در برابر او از پای افتادم و دلم از تماشای شگفت‌زیبای آن شکوهناک‌ترین و والاترین، دوقلوی خجسته‌ترینم، شاد گشت. به او گفتم:

«اگر من گام پیش بنهم، چه کسی پیرو من خواهد شد؟ که پاتیکیوس مردی سالخورده است؛ وی به خوبی بر خود لرزید چون تنها یک جنگ مرا دید.»

سپس آن به من گفت: «گام پیش بنه و به پیرامون برو؛ که می‌بینی که دو مرد از آن قانون با تو برمی‌خورند و پیروت می‌شوند. همین گونه پاتیکیوس هم

نخستین گزیشش تو خواهد بود و از تو پیروی خواهد کرد.»
 آنگاه دو مرد جوان از تعمیدگران به نام‌های سیمئون و آبیزاخیاَس که همسایگانم بودند به سویم آمدند. آنان پیش من آمدند تا در رهسپاری به هرجایی مرا همراهی کنند و به هر جایی که می‌رفتیم همچون یاریگر نزدِم بودند.

نخستین رهسپاری مبلغانه مانی

من به خواست سرورمان از درون قانون پای به راه نهادم تا تخم‌های زیباتر از همه چیز او را بکارم، درخشنده‌ترین روشنائی او را بیفروزم، و خش‌های زنده را از فرمانبرداری سرکشان رهایش دهم، جهان را برپایهٔ چهرهٔ سرورمان عیسی دگرگون سازم، تا شمشیر، شکاف و جرنگ شمشیر را در زمین براندازم، تا بر ملتَم نان بچکانم، تا بر بدی بی‌اندازه‌ای را که در گیتا هست پیروز گردم و ... به خارج آمدم و به غربت مانند گوسفندی در چشم‌انداز گرگان، تا با من گروشمندان از ناگروندگان، بهترین تخم از میان علف‌ها، کودکان کشور شاهی از کودکان دشمنان و پس آیندگان بلندی از تازه‌کاران ژرفنا جدا شوند و برگزیده گردند؛ چنین بود که پدر از راه من هستی بیگانگان را جدا ساخت.

در آن زمان من برپایهٔ خواست پدر خجسته‌ترینم فرستاده شدم تا در گیتی بگردم و آفرینش را درمان کنم (؟) و تا وی از راه من با واقعیت عرفانش در میان دین‌ها و ملت‌ها هویدا گردد و نیز با شاهان زمین و شاهزادگان جهان روبرو گردم تا هرکس دارایی خود را بگیرد.

رفتن پنهانی به کتیسفون

من به گونه‌ای گام پیش نهاده بودم که هیچ کدام از هواخواهان آن دین درنیافت ما به کجا رفتیم. ما رفتیم تا از (رود) گذشتیم و به تیسفون درآمدیم. چون در زمان بالا آمدن آب رود من نتوانستم خود را بکشم، یکی از تعمیدگران دید که من در آنجا درنگ می‌کنم. من در آن زمانی که از کنار پاتیکوس رفتم نگفتم کجا می‌روم، و چون پاتیکوس برایم اندوه می‌خورد و می‌گریست. او انجمن را هِشت و

پیرامون مناظره را گشت؛ اما نتوانست مرا بیابد. از این روی می‌گریست و اندوهگین بود و تعمیدگران وی را دلداری می‌دادند. سپس آن مردی که مرا دیده بود پیش آنان رفت و چون دید آنان اندوهگین‌اند، به آنان گفت: «چرا شما می‌اندوهید؟» آنان بدو پاسخ دادند: «به خاطر مانی، چون وی رفته و مانمی‌دانیم کجا رفته. می‌ترسیم که وی با جستن (?) پیدا نشود(?)» وی اما به آنان گفت: «من چون از شهرها^۱ می‌گذشتم او را بر پل دیدم.» هنگامی که پاتیکئوس (این را) شفت، شادان گشت و برآن شد که به تیسفون نزد من بیاید.

پدرود با پدر پاتیکئوس

چون وی بدانجا رسید مرا نیافت زود بازگشت و آگاهی خواست. چنین بود که آمد و مرا در بیرون شهر در روستایی به نام ناسیر در میان انجمن اسپندان یافت. اما پاتیکئوس تا مرا دید، درآمد، مرا بوسید و در آغوش گرفت و در برابرم بر زمین افتاد. در میان اشک‌ها به من گفت: «پسرم چه کردی؟ بنگر که من به خاطر اندوهگین بودم چون می‌پنداشتم که تو مرده‌ای و دیگر ترا نخواهم دید. من (با خود) گفتم: چه کسی را آواز دهم؟ چه کسی سخن مرا خواهد شنود؟ چه کسی را در برابر چشمانم خواهم دید؟ در برابر چه کسی باید از دردم شکایت کنم، یا بر چه کسی رازهای دلم را بازگشایم؟ من امید داشتم در این سن بالايم ترا گرداننده کارهایم کنم. به چه کسی همچون تو اطمینان توانم کرد؟ اما می‌بینم که تو نزد من نخواهی بود. من خدا را نیایش کردم تا ترا به نیستی نسپارد!... و از شیفستگی به تو آه خاطرها در دلم کاشته خواهد گشت. شاید من با آه‌های بلندتر به خاطر تو از گیتا جدا شوم.»

سپس سرورم به او گفت: «گریه مکن، اندوه مخور و در تیمار من مباش! تو نزد من خواهی بود. تو از راه من خوبی بسیار خواهی دید؛ آنچه را که تو تا امروز روز کرده‌ای به خواست پدر روشنایی دیده شده است. (اگر تعمیدگران گویند، که برآنان) به اندازه‌ای زیاد (نسبت به دیگران) پیدایی‌های (?) روشن و هر آینگی

۱- تیسفون همچون بخشی از شهردوگانی تیسفون/کوخ

داده شده، این هیچ بدان چم نیست که آنان آن گونه که در نوشته هایشان آمده رفتار نمی کنند.»

کوشتا یوس، پسر گنج زندگی

پاتیک یوس باز در میان اشک ها، به وی گفت: «پسرم، چرا چنین می گویی؟ همین اکنون تو با گفتارهای خود سرتاسر آموزش را پس زدی و لغو کردی. بی پروایی (؟) تودوستان را به خشم آورد (؟)، چنان که ترا مانند دشمنی (؟) از میانه خود بیرون انداختند و...»

نقش پاتیک یوس در برنامه رهایش خدایی

(و مانی به او گفت): «... بی آنکه بدانند تو چه فرآورده ای. تو خانه را ساختی، اما دیگری آمد و در آن جای گرفت. تو اسب سواری هرکس شدی، اما دیگری با آن جنگ را آغازید و از راهش خواستش را برآورد. تو جامه را به گوهر آراستی و دیگری آن را به تن کرد. من مانی ... همه جهان ... آن دوقلوی خوب را ...؛ چون اوست که همان گونه که می خواهد و وی را می زبید، راهبر من است. دریاب و بدان که من از آن دین هواخواهی نخواهم نمود. از قانونش نیز پیروی نخواهم کرد.»

نخستین هواخواه دین تازه یک زن است

تیموئوس

من انجمن اسپندان را هشتم ... مردان جوان (؟) ... آن زن ... چون ما بدانجا آمديم، در باغ دهکده برآسوديم. هنگامی که آنان مرا آنجا دیدند، به آن زن گفتند: «مردان بیگانه از ما جویا شدند (؟)؛ آنان سخنانی ناشنوده و تازه وار درباره خدا می گویند ... آنان هستند ...» (مانی در باغ موعظه می کند): «... فرشته ... همه ... چون آنان لغزش می کردند (؟) ... اندازه های آنان (؟)».

زن اما از خرد من در شگفت شد، که تا آن زمان، با آنچنان چیزی هنوز روبرو نشده بود.

به گونه‌ای همانند پاتیکیوس بسیار شگفتید؛ چون وی ... این سخن را هرگز از من نشنیده بود. وی با خود گفت: «چون من این آموزش شنفتم، تکان خوردم ... فروتنان (؟) ...» آنکهی آنان تصویری از شکل یک مرد را که همانند فرشته خدا بود دیدند، چنانکه همه از آنچه که دیدند تکان خوردند. آنگاه تصویر مرد بر آنان ناپدید گشت، و ... من دیده می‌شدم. (و پاتیکیوس گفت): «... بر من پدیدار ساختن. به خواست خداوند من دانستم این کیست، نزد او چیست.» همگون این، آن زن پیش من آمد، به خاک افتاد و گفت: «من خدا را سپاس می‌گویم که ... من (تو؟) ... کرده است. اما تو به اینجا آمده‌ای تا من هنگفتی توان خدا را ببینم.»

شفای دختری بیمار در آذربایجان

(مانی گزارش می‌دهد): ... اما در آن دهکده ... من نماندم. در سرزمین مادها در گنژک نزد برادران رفتم. آنجا سنگ قلع بود. چون ما به شهر گنژک درآمدیم، هواخواهان برادرانمان در اندوه دختر ... (پدر دختر بیمار به مانی گفت): «تو کیستی؟ چه شایستگی داری؟» من این (؟) را به او پاسخ دادم: «من یک پزشکم». وی به من پاسخ داد: «اگر می‌خواهی به خانه من اندرآی، که دخترم از بیماری این سوی و آن سوی می‌افتد». من با او رفتم و دریافتم که دختر به هوش است و رو به مرگ بیمار ... (مانی دختر را شفا می‌دهد و)، هرچند مردان دیگر آماده ایستاده بودند، پدر دختر بیمار به پای من افتاد و گفت: «هرچه می‌خواهی از من بخواه» من به او پاسخ دادم: «از گنج‌های زر و سیمت چیزی نیاز ندارم». من از آن تنها خوراک روزانه برادرانم را که نزد من بودند برمی‌دارم.

دوقلو از مانی می‌خواهد فرستاده روانه کند

تیموتئوس

سرور من مانی باز گفت: ... (دوقلو به وی گفت): «به زایش خود بنگر که با آن پیکر شده‌ای، و به آن و به واقعیتی که من بر تو پدیدار ساختم. برای این به دستور تو فرستادگان و رسولانی به هرجایی روانه خواهند شد و این امید و پیام صلح

در هر شهری که تو بدان فرستاده شوی، آگاهانیده خواهد گشت.»

مانی و پاتیکیوس در توفان شن

گزاره گرتازه

(مانی گزارش می‌دهد): چون، ... به میان کوهسار کشیدیم و پاتیکیوس نزد من بود، ناگهان توفانی [بر]خاست که شن در گردش آمد و روان ما را درهم ریخت.

من جلوی پاتیکیوس می‌رفتم. سپس آن دوقلوی شکوهناک‌ترین من در کنارم آمد، مرا توان بخشید و دلداری‌ام داد.

رهپاری مانی به هوا و سرزمین شگفتی‌ها و دیدن مرد پرموی

(نام) آموزگاران او (نام) اسقف

آنگاه دوقلوی خجسته‌ترین و درخشنده مرا به هوا برداشت و مرا به جاهایی به گفتار نیامدنی برد که آدم در جایهایی باشنده‌مند در نمی‌یابد که یا در آنجاها زندگی می‌کنیم. وی هرآنچه را که در آنجاست بر من نمود. من کوه‌های بسیار بلند و گلستان‌ها (?) ی زیبایی را در همسایگی رودهای بسیار دوست داشتنی و آب‌ها (?) شیرین دیدم ... که با آنچه که اینجا در این سرزمین‌هاست پیگانه و ناهمسان بود. میان این‌ها و آب‌های بسیار دوست‌داشتنی و شیرین، مردم (?) بودند. وی مرا بر فراز بلندترین کوه آورد؛ در آنجا مردی را دیدم که پیکرش بسیار دراز بود و موهایش بسیار انبوه و گیسوانش فروآویخته (?).

(مرد پرموی مانی را گفت): «... مرا پیام شناخت بیاموز! تو برای همین بالا آمده‌ای». اما من وی را در دوزخ (?) آموزاندم، چنانکه واقعیت در آن حل می‌شود. من وی را از آسودن و نیایش‌ها و زانوزنی در برابر روشنایی آسمانی آگاهانیدم.

اما دوباره به وی گفتم: «چگونه به این پرمویی که با آن از همه انسان‌ها بازشناخته می‌شوی رسیده‌ای؟ چرا به این جایگاه فراز آمده‌ای؟» ... (مرد پاسخ

داد: در گلستانم (?) یک بار از درخت بالا رفتم و بهترین میوه را چیدم. از آن زمان موهایم بر پیکرم چنین است.» زمانی که من هنوز آنجا ایستاده بودم، از من غایب شد، به آن جایی رفت که من ... آدم‌ها را دیده بودم. وی در آنجا پیک امید شد و واقعیت را بر انسان‌ها نمود...

یک شاه و همراهانش گروه می‌آورند

(مانی از پیگیری رهسپاری خود گزارش می‌کند) به جایی رفتم که ناشناس بود و از دیگر شهرها جدا. در آنجا نیز مردمان بسیار و شهرهای بسیار بود. چون من به یک جایگاه آمدم، روشنایی آسمانی روز (خورشید) بالا آمد و شاه آن سرزمین به شکار رفت. سپس راهبر شکوهناک‌ترین و کاملاً لغزش ناپذیر و دوقلویم در کنار من آمد و مرا گفت: (دوقلو مانی را پیش شاه می‌برد) من نه دور از (?) شاه و شاهزادگان او ایستاده بودم (?) و ... هنگامی که شاه و شاهزادگانش مرا دیدند، به هیجان آمدند و شگفتیدند چون بدانان نزدیک گشتم، شاه و شاهزادگانش از اسب‌هایشان فرود آمدند. من در برابر او آمدم و زانو زنی به جای آوردم ... او را او را خرد و نیایش آموختم و همه چیز را روشنگری دادم.

در روزهای نه‌چندان کمی که من در آنجا درنگ می‌کردم، او خود با شاهزادگانش در برابر من می‌نشست. من جدایی هردو طبیعت را برآنان می‌نمودم و آموزش (?) آغاز، میان و پایان زمان می‌دادم.

وی با من همچون برادر رفتار می‌نمود ... همه آنچه را که از من موشکافانه نیوشید، پذیرفت. پس از اینکه این از همه شکوفناک‌تر کار شکوهمندش را از راه من انجام داد، به سوی پایین به پرواز درآمد و درحالی که شاه بر تخت نشسته بود و شاهزادگانش در برابر من بودند، نزد آمد؛ و آنان دیدند که وی چگونه با من دست داد (?). شاه و شاهزادگانش از خرد من در شگفتی افتادند...

سپس فرزانش شاه نیرو گرفت و شناخت و گردش او کاشته شد. همسان او شاهزادگانش پر از گروه گشتند. شاه شادمان نیایش‌هایی را که من بر او آموخته

بودم پذیرفت و ترتیبی داد تا آنها دو کشور شاه‌ی اوروشنگروا^۱ نموند. آگاهانیده گردند. در آن جایگاه ... از آنجا این دین به آن جایگاه فرستاده شد.

بازگشت به سوی پاتیکیوس

در آن زمان شکوهناک‌ترین مرا به جایی که در [آن] از پاتیکیوس جدا شده بودم برد. چون وی مرا دید، بسیار شاد شد، مرا بوسید و مرا گفت: «تو کجا رفته بودی؟ چرا (?) مرا تنها گذاشتی؟...»

(سپس مانی به او گزارش می‌دهد): که من با چشم‌های خویش توان کارگر وی را دیدم، که از هر تصویری بالاتر بود، همان که من چشم داشتم عادی باشد. از این روی شاد گشتم. سرورم (دوقلو) مرا گفت: «تواز آن (?) خودی» سپس وی را به جایگاهی بسیار بالا آورد و گفت: «من این کار را به خواست پدرت کردم؛ او خود مرا به سوی تو روانه کرده است.»

پیروزی بر افسون دل سیاهانه یک متعصب دینی

گزاره‌گری تازه

(مانی گزارش می‌دهد): به دهکده‌ای به نام س.^۱ رفتم و به انجمنی که واقعیت نام گرفته (?)، سالار گروه مرا گفت: «برداشت موشکافانه آموزش پدر ما...» او در برابر مردان گروهش گفتگویی پرخاشی با من کرد. رشک و دل‌سیاهی چنان بر وی چیره بود که هر زمانی شکست می‌خورد و گرفتار ریشخند می‌شد. چنان نشسته بود که گویی در مراسم دینی (?) نشسته، و به پدران^۲ (?) سوگند می‌خورد، ... تا (پاتیکیوس)، که تاکنون تندرست است، (ناگهان بیمار گردد). این را گفت و در سیاهدلی خود (?) سوگند خورد. از اینجا تصمیم وی نیست گردید. چون آن اندازه که او گفتارهای سوگندآمیز زد، سرور من (دوقلو) دل سیاسی او را نابود کرد. زود آن دوقلوی کاملاً لغزش‌ناپذیر من پایین آمد و پدیدار گشت (?) ... پس از آنکه (?) در دهکده چند روز ماندیم (?)، کجا

۱- از نام این جایگاه چیزی به جز همین یک وات به دست نمی‌آید.

(؟) (پاتیکیوس؟) آسوده بود (؟)، رفتیم؟ (؟) به فرات، شهر کنار جزیره مردم میزن.

دیدار با تعمیرگران در فرات و پایین دجله

(نام)، آموزگار و آنا، برادر زاختاس شاگرد

چون سرور من مانی و پاتیکیوس سالار آستان به فرات آمدند، وی درانجمن تعمیرگران موعظه کرد. در میانش وی به ما گفت (؟): «... کشور شاهی خدا و توانش.» اما ما از وی بسیار شگفتیدیم و از گفتارش هراسیدیم.

چون ساعات نیایش فرا رسید، به پاتیکیوس گفتیم: «ما می خواهیم نیایش کنیم! زیرا نیایش خدا سرورم مانی را با ما (؟) به نیایش فراخواند.» پاتیکیوس اما از ما خواهش کرد ... (احتمالاً تعمیرگران از مانی پرسیده): «... چرا تو (؟) برخلاف ما در نیایش رو به روشنایی آسمانی^۱ می کنی (؟)؟»

سپس مانی در زمانی که روزه پایان یافته بود (؟)، به بیرون و خواهش کرد (؟) هرکدام از نیایش های پرهیزگاران در برابر خانه ها ... او نگذاشت (یکی از تعمیرگران) به او گفت: «چرا تو در میز ما شرکت نکردی؟» «فرزان (؟) چنین نزد پسر توست چونان که نزد کشیشان بزرگ و آموزگاران است. من پیشتر به خوبی در او دیده بودم که با همه فرزان، هوشمندی و روشنگری نوشته هایش، در برابر ما پرونده سازی کرده است. اما بسیار هویدا (؟) است که برخلاف سخنان آموزگار ما»

رهسپاری با کشتی به هند

گزاره گر تازه

(مانی گزارش می دهد که به بندر فرات^۲ رفته است) ... کسی بود ... در فرات به نام آگیاس (؟)، مردی که به خاطر نفوذ و دسترسش بر مردانی که او رهبرشان بود (؟)، پرآوازه بود.

من دیدم که چگونه بازرگانانی که می‌خواستند با کشتی به سوی پارس‌ها و هندی‌ها بروند، کالاهایشان را مهر می‌کردند، اما تا او به عرشه نیامد، به دریا چون اگیاس (?) ...

سپس وی (اگیاس) به من پاسخ داد: «من می‌خواهم سوار کشتی شوم و به سوی هندی‌ها رهسپار گردم، با این کار من به دست می‌آورم» اما من به او گفتم: «من»

این جای متن این دست‌نویس کهن چنان شکسته و تکه‌تکه است که بازخوانی هیچ کدام از واژگان دیگر سودبخش نیست. در هیچ کجا متنی ادامه یابنده دیده نمی‌شود. می‌نماید مانی و پاتیکیوس در رهسپاری‌شان به هند در اطراقی در بندری در فارس با یک مبلغ مانی‌گرا که شاید از ارمنستان می‌آمده برخورد و دیدار کرده باشند. درباره‌ی باشندگی مانی در هند کمابیش هیچ چیزی دستگیرمان نمی‌گردد. در اینجا تنها سخن از اداره‌ی خواربار است. یک بار دیگر دوقلو پدیدار می‌شود که مانی را به بازگشت به بابل فرا می‌خواند. در این بخش متن چنین آمده:

چون ارشیر، پدر شاپور شاه در سالی که من ۲۵ سالم بود درگذشت، آن دوقلوی بسیار باشکوه بر من پدیدار شد و مرا به کاخ پارس فرستاد تا (?) شاه (?) اندوهناک (?) را - و شاهزادگان و دوستان (?) در کاخ گرد آمده را توان بخشم (?) . سپس سوی (?) به کاخ

پس سخن

(از ژوزف زودبراک)

مانی و دینش هرآینه «گم شده‌اند» حتی دردست نویس کهن مانی که هم‌اکنون پیش روی شماست نیز زندگی مانی به گونه‌ای رنگ داستان اسپند (مقدس) به خود گرفته که به دشواری می‌توان در آن افسانه و تاریخ را از هم جدا ساخت. این متن را باید با بن نوشتارهای پرشمار دیگری که امروزه دردسترس‌اند برابر نهاد (مقایسه کرد) و سپس به برداشتی درست از این دین و بنیانگذارش رسید. در این رهگذر آموزش مانی را نمی‌توان به گونه‌ای آویژه (خالص) از پیشروی که پس از آن در مانی‌گرایی داشته جدا کرد. اما هرکسی در شگفتی فرو می‌رود زیرا ما به‌راستی با دینی جهانی روبرو می‌شویم. جهانی بودن دین مانی تنها به گسترش شگفت‌انگیز آن بر نمی‌گردد، بلکه بیش از آن از پیوستگی (ارتباط) آموزش‌های مانی با بسیاری از دین‌های بزرگ مانند دین زرتشت، دین یهود، دین ترسایی، عرفان، دین بودا، دین کنفوسیوس و پس‌انتر (بعدتر) اسلام سر می‌زند. هرکس سخت به بررسی دین مانی بپردازد، با دوری‌گزینی تند کلیسای ترسایی از مانی‌گرایی روبرو خواهد شد^۱، زیرا که هیچ کدام از گرایش‌های دینی کهن به‌اندازه مانی‌گرایی به پرسش‌های بنیادین زندگی، پاسخی ناهمسو با دین

۱- در این زمینه رهنمودی نغز و خواندنی در سرچشمه زیر آمده است:

P. Antes, Grosse Religiosstifter, 1992, 72-90; G. Lanckowski, Geschichte der nichtchristlichen Religionen, 1987, 219-227.

ترسایی نمی‌دهد. پرسش‌های پیوسته به انسان که در آن شالوده می‌شوند، اینهايند: بدبختی، رنج و مرگ از کجا می‌آیند؟ گناه که بر جهان سنگینی می‌کند و در آن زمان سخت سهیده می‌شده (احساس می‌شده) از کجا می‌آید؟ مرگی که انسان را بی‌مرگ می‌سازد از کجاست؟

۱) نزد مانی یا بهتر بگوییم در مانی‌گرایی البته اگر بتوانیم هسته از هم پاشیده آن را بازسازی کنیم، پاسخ بسیار ریشه‌ای است: جهان و انسان از دو بنِ ناآفریده و به‌اندازه هم جاوید ساخته شده که سرِ خوبی و بدی یا روشنایی و تاریکی، و یا وُخْش (روح) و ماده با هم در ستیزند. در دو بن‌انگاری زرتشتی، بدی بر وُخْش و ماده چیره است، و انسان باید خود را از راه سامان (نظم)، «اندیشه نیک» و ستایش از آن برهاند. اما در مانی‌گرایی هر چیز تنانی (جسمانی) و مادی تبدیل به بدی می‌شود و ژابیژ (جرقه) روشنایی باید وُخْش انسان را از آن رهایی بخشد. از اینجاست که ریاضیت‌ها باید کرد و کار پیکر (جسم) را در زندگی بکاهند یا سرکوب نمایند. ماده که در اندیشه‌های ریاضت‌گرایانه می‌توان گفت تنها انبوه‌ای ناچیز از هستی است یا در بوداگرایی (که پیوندهایی با آن دارد) در مرز نیستی جای داده شده، در مانی‌گرایی به بدِ بنیادینی تبدیل می‌شود که باید بر آن چیرگی یافت.

آماج زندگی مانی‌گرایان جداسازی این دو بن آغازین است که در روند آفرینش پیچیده انسان با هم همبسته گشته‌اند. گروه «برگزیدگان» بهتر، با ریاضت‌های بنیادینی که ژابیژ نیک روشنایی را از هم آغوشی با گوشت بد آزاد می‌سازند، برگزیده می‌شوند. خوردن گوشت و نوشیدن الکل بر آنان ممنوع است و فعالیت جنسی گناه است چون با آنها جرقه روشنایی بیشتر از درون ماده رانده می‌گردد. فعالیت‌های این جهانی مانند کشاورزی و کارهای جسمانی ممنوع است چون با آنها هم خرده‌های روشنایی که در ماده زندانی شده‌اند، آسیب می‌بینند. سازماندهی سفت و سخت به آنان یاری می‌رساند و وظیفه آنان موعظه کردن است و با رونویسی کتاب‌های اسپند (مقدس) آموزش‌های مانی را روایی (رواج) دادن. مانی خود در «کتاب»، دین‌های دیگر را به‌خاطر وابستگی

آنها به گزاره‌های دهانی (روایات شفاهی) پایین دانسته است. و اما «نیوشندگان» گروه گسترده‌تر و فروتر هواخواهان، برگزیدگان را تیمار می‌دارند. برگزیدگان برای نیوشندگان موعظه می‌کنند و می‌توانند گناہانی را که یک نیوشنده در زندگی این جهانی خود کرده، ببخشایند. هر نیوشنده‌ای تنها در پی آن است که از میان نیوشندگان بسیار شمار اندک‌اندک به پختگی برگزیدگان در رسد، که از آن پس خواهد توانست جرعه‌های روشنایی را از پیکر ماده رهایی بخشد و به یگانگی با روشنایی بنیاد آغازین دست یابد.

گسترده‌گی این دین سخت ریاضت‌گرایانه چنان شگفت است که پیوسته این پرسش را پیش کشیده که آیا دستورهای دینی همانندی که در بوگومیلیسم^۱ بالکان (در فرجامش سده نخست) و پاکی‌گرایی^۲ در پروانس و بخش‌های اباختری (شمالی) ایتالیای سده دوازدهم آمده، از آن سرچشمه نمی‌گیرد؟ جستارگرایی تبتی خود گواهی بر اندیشه‌های مانی‌گرایانه است.^۳

۲) پرسشی دیگر ما را برمی‌انگیزاند: چرا چنین دین دوین انگار بنیادگرایی که پیکر را بد می‌داند، توانسته گسترش جهانی پیدا کند؟ برای این پرسش پاسخی نیست مگر اینکه چون این دین به پرسش‌های بنیادین انسان، برای نمونه پرسش

۱- Bogomilism گروهی دینی با نخستینه‌های مانی‌گرایانه بوده که چون بنیادگذارش «بوگومیل» نام داشته، هوادارانش بوگومیل نامیده می‌شده‌اند. بوگومیل‌ها بر این بودند که باید ریاضت کشید، زناشویی نکرد و گوشت و می‌نخورد. آنان نخست در آسیای خرد و سپس از میان سده دهم ترسایی در نیمه جزیره بالکان بود و باش داشتند. در نیمه جزیره بالکان به‌ویژه در بوسنی تا سده پانزدهم نیز هنوز کارگر بوده‌اند. با تاخت ترکان به بلغارستان در سال ۱۳۹۳ ترسایی و به بوسنی در سال ۱۴۳۶ این گروه دینی تارومار گردید (ترجمان).

۲- «پاکی‌گرایی» برگردانی است از Vatharismus. این جنبش دینی بر آن بود که رهایی (نجات در ستگاری) تنها از آن پاکان است و با تکیه بر بوگومیل‌گرایی، دوگرایی مانی‌گرایانه، ریاضت‌کشی و دیگر اندیشه‌های مانی‌گرایی را روایی می‌داد. «پاکی‌گرایی» در نیمه سده دوازدهم ترسایی از سوی بالکان به سوی بخش‌های میانی، نيمروزی و باختری اروپا گسترش یافتن گرفت. کلیسای کاتولیک به سرکوب آن پرداخت. اما تا سال ۱۳۳۰ ترسایی در نيمروز فرانسه و تا ۱۴۱۲ در سیسیل و نيمروز ایتالیا هنوز گروه‌هایی از پاکی‌گرایان هستی داشته‌اند.

۳- Lamaism گونه‌ای از دین بوده است که چندین سده بر تبت سایه گسترده بوده، اما در دهه‌های فرجامین (اخیر) با دشواری‌های بسیاری در خاک چین روبرو گردیده است.

از چیستی رنج، گناه و مرگ پاسخ می‌داد، و پاسخی که می‌دهد ازین به جهانی دیگر فروگذاری^۱ که در آینده روی خواهد داد برمی‌گردد، اندیشیدن سراین چیستار باید نخستین و پرارزش‌ترین کار در پیوند با مانی و مانی‌گرایی باشد. تازه پس از آن است که این سزاواری را داریم با نگاهی به پیش دربارهٔ مانی‌گرایی شک به خود راه دهیم.

در روزگار کنونی بسیار سخن از «دین‌گرایی نوین»^۲ می‌رود که می‌خواهد انسان را از بت‌شدگی ماده‌گرایی^۳ ناب و چیرگی فن سالارانه^۴ آن برهاند. هیچ آدم منصفی نخواهد توانست با بهره‌گیری نابجا از احساسات‌گرایی^۵ و رومان‌تیسیم^۶ آن را بی‌ارزش سازد. گذشته از این رد ماده‌گرایی ناب تنها برپایهٔ تکیه بر انگیزه‌های ظاهری چون ترس از زیان‌های برآوردهٔ انسان که از ترس انسان آغازین از رویدادهای تلخ چهرشی (طبیعی) پیشی گرفته، ترس از رخدادهای رسوایی آور اتمی، ترس از ویرانی چهرش که به‌سادگی با نگاهی پر، از میان رفتن درختان و جنگل‌های سبز پیش‌بینی پذیر است، ترس از بیماری‌های تازه‌ای چون ایدز، ترس از گشتگی و بیماری‌ها و بحران‌هایی که با پیشرفت‌های نوگرانه بیش از پیش بالیده‌اند، حتی اگر این ماده‌گرایی ناب بسیار نرم هم شده باشد، بسیار بسیار نادرست است.

آنچه که در دین‌گرایی نوین می‌شکفت بیشتر اندیشیدن انسان به هستی خود است، که همان گونه که ترسایی‌گری نیز می‌آموزد چیزی بر فراز دسترسی ما و چیرگی فنی است. کمتر دینی مسئله هستی انسان را به اندازهٔ مانی‌گرایی جدی گرفته است. مانی‌گرایی بن نگرشانه هرآنچه را که به زندگی این جهانی پیوسته

۱- برگردانی است از Transzendenz که به پرچم «به جهان ورای تجربه و احساس و خردپای نهادن» می‌باشد. (ترجمان)

۲- Neue Religiosität از اصطلاح‌های کم و بیش ویژهٔ نویسنده است و آهنگ از آن گرایش‌های دینی با دین‌مانندی است که در جهان امروز بر معنویت پافشاری می‌کنند و در پی آنند. (ترجمان)

۳- Materialität

۴- Technokratische Beherrschung

۵- Sentimentalität

۶- جنبشی در فلسفهٔ هنر و هنر اروپا از کمابیش ۱۷۹۴ تا ۱۸۳۰ که بر احساس و روحیات تأکید بسیار می‌نمود (ترجمان).

است بیرون می‌ریزد. اینجا است که وجدان ترسایان می‌رنجد، چون هرچند که از نگاه جهان نوگرا، آن جهانی که در انجیل آمده چندان پس‌زدنی نیست، اما در برابر وظیفه‌های این جهانی است. در بسیاری از اظهارهای دین‌گرایی نوین بویژه از «روزگار نو»^۱ تا «روانشناسی فراشخصی»^۲ بیشتر به فرموله کردن دیگرگونه آن جهان پرداخته شده تا نگاه مشخص انجیل و سندهای مانی‌گرایان بر آن.

در اینجا با حق‌طلبی والا، بنیادین و اخلاقی روبرو می‌شدیم که مانی‌گرایان می‌خواهند با آن گرایش‌های دینی را به زندگی در بیاورند. اما خودآزاری (ریاضت) برای خواست‌های آن جهانی امروز دیگر کهنه شده و حتی همچون گرایشی انسان دشمنانه محکوم می‌گردد. کسی که گوشه‌گیر و محبوب باشد، گاه و در برخی از اظهارهای رسانه‌های گروهی سخت از جامعه به بیرون پرتاب می‌شود. «دین‌گرایی نوین» هم در آبراه نوگری شنا می‌کند.

آیا خودآزاری‌های بنیادین مانی‌گرایان، انسان نوین را که در پی دین‌گرایی نوین است به یاد دسته‌ای از خودآزاری‌های چنینی در دین‌های بزرگ نمی‌اندازد؟ (۳) پیش از آنکه با نگرش به مسئولیت خود گام دیگری برداریم باید جستارهایی را به گفتگو بکشیم باید سختی‌هایی را که مانی‌گرایان کشیده‌اند آزمود و سپس به‌خاطر انتقادهای تند و تیز کلیسای ترسای آغازین با مانی‌گرایان از ایشان دلجویی کرد.

در گزاره (روایت)‌های ترسای نیز خوارشماری جهان به گونه‌ای تاریک و احتمالی و گاه حتی به روشنی دیده می‌شود. گفتارهایی که پدر تیما (صحرا)‌ها آریستینوس به هنگام دومین دگرگونی دینی خود شنید: «بگریز!» (از جهان)، «زبان درکش!» (و «فرشته‌وار» بزی)، «آرام باش!» (در تنهایی لاک خودت)، از سده‌های

۱- New Age: جنبش اندیشگی که با گرایش عرفانی سختی بر دانش رازآمیز برای رسیدن به رستگاری تأکید می‌کند و از این روی در پیوند تنگاتنگ با بسیاری از دین‌ها و برخی از انگاران‌ها برای نمونه دین بوداست (ترجمان).

۲- Transpersonale Psychologie: گرایشی است در روانشناسی که در پیوند تنگاتنگ با هیپنوتیزم، مدی‌تیشن، عرفان خاور زمینی، پاراپسیکولوژی باختر زمینی و گرایش‌های سخت معنوی می‌باشد (ترجمان).

سوم و چهارم در گوش همه پارسایان و فرقه‌های تاریخی طنین می‌افکند و نه بندرت به روش زندگی می‌انجامید که با آنچه که مانی‌گرایی به دست می‌داد، ناهمگون بود. به جای خندیدن و لطایف نیشدار گفتن باید به جدی بودن فراگذاری اندیشید.

اما باید اصلاح دین ترسایی را نیز که از نیم این دین نیز چیزی بیشتر است زنده نگاه داشت و آن را پیوسته و دوباره از سقوط در معنویت مانی‌واری که جهان و پیکر را خوار می‌شمارد دور نگه داشت، اصلاحی همه سویه که ترسایی‌گرایی آغازین هم با آن توانست در برابر «وسوسه عرفان» بایستد و با چهره نوآورانه «نوافلاطون‌گرایی»^۱ همزیستی کند. این «اصلاح» برپایه باورهای عیسی مسیح درباره خدای انسان شده، می‌باشد: هنگامی که خدا تبدیل به انسان، گوشت و ماده می‌شود، جهان از بنیادی خوب است؛ چون نه آن گونه که مانی باور دارد تنها صحنه بازی نخستینه بدی است، و نه آن گونه که فلوپتین^۲ می‌گفت چیزی سست‌هستی است و وُخش (روح) انسان باید از آن بالاتر رود. تاریخ این گیتی و تاریخ انسان و بنیادشان از دعای نیک خدای عیسی برخوردار است و هیچ خودآزاری انسان و جهان را واپس نتواند زد و باید هر «نه» خودآزادانه برداشته شود و با یک «آری» بزرگ همه چیز از سوی خدای همین گیتی تأیید گردد.

به راستی، تاریخ معنویت ترسایی را می‌توان همچون (به عنوان) چیرگی نو و پیوسته «وسوسه عرفان» و «وسوسه مانی‌گرایی» بازنوشت. در اینجا جای آن نیست که از نگاه تاریخی بدان پردازیم^۳، اما کشاکشی در انسان شناسی پدیدار گشته که در خود ضربه فنی شده ولی بیش از روانشناسی و جامعه‌شناسی بر هستی انسان روشنی افکنده است. این کشاکشی است میان پیوستگی درونی

۱- اصطلاحی است که از سده هجدهم برای واپسین جریان فلسفی ارزشمند یونان باستان (سال‌های ۲۰۰ تا ۵۰۰ ترسایی) به کار می‌رود. این فلسفه گسترش فلسفه افلاطون به گونه‌ای است که گذشته از اندیشه‌های وی، اندیشه‌هایی را نیز از ارسطو و فلسفه ستاوندی (رواقی) وام گرفته است (ترجمان).

۲- پایه‌گذار بنیادین نوافلاطون‌گرایی که کمابیش میان سالهای ۲۰۴ تا ۲۷۰ ترسایی می‌زیسته (ترجمان).

۳- با برگردانی که در سال ۱۹۹۳ از "Christian Spirituality" در یک جلد بیرون داده شده بسنجید.

انسان به فراگذری، به آن جهان، به چیرگی مرگ و رنج، به افزایش فراز و نشیب‌های تاریخی، و از سوی دیگر جای داشتن انسان در این گیتی که باید با مرگ و رنج در آن «بزند».

انسان با همین کشاکش آفریده شده: عیسی مسیح همزمان همان گونه که بخش جهان‌فروز تاریخ است، چیرگی فراگذری مخالفان آن می‌باشد. این کشاکش در رویدادهای عید پاک^۱ و آدینه پیش از آن اوج می‌گیرد. این ستون بنیادین گردش‌های ترسایی است که همواره همان گونه که انسان را از خوارشماری پدیده‌های این جهانی باز می‌دارد، باز دارِ پایین آوردن فراگذری تا به جایگاه جهان مادی نیز می‌گردد. دیونیسوس آریائوپاگیتا که نوشته‌های عرفانی‌اش آینه گرایش جهان‌گریزانه ترسا شدن نو افلاطونی‌هاست می‌نویسد: خدا با ما به انبوه انسان‌ها پای نهاده و از این راه انسان را از شکاف بزرگی که نسبت به خدا دارد به درون فراخوانده و این شکاف را کاسته است و عیسی از آن به گونه‌ای به زبان نیامدنی بی‌آلایش برآمده، آن جاویدی که با زمان پیوند پیدا کرده و همان کسی که با نگهداشت دگرگونی ناپذیر و آمیزش ناپذیر ویژگی خود از سراسر نظم چهرش پیشی گرفته است (نام‌های خدایی ۴۰۱).

نیروی دریافت معمولی کشاکشی را که در شخص و زندگی عیسی پدیدار است در نمی‌یابد. چنین است که رومانو گواردینی^۲ در زمان مرگ، هنگامی که روی تخت بیماری افتاده بود در برابر خدا می‌ایستد و می‌پرسد: «چرا، خدایا، به خاطر رهائش بیراهه‌ای سهمناک، رنج بیگناهان، مرگ؟». وی به خود اجازه می‌دهد که تنها در میانه باورها بزند، باورهایی که تنها به عیسی مسیح آویخته از صلیب می‌نگرد.

درباره مانی نیز گفته‌اند که وی نبرد با سنگینی مادی پیکر را با صلیب فرجام داده است. اما «صلیب» او به چم (معنی) چیرگی بنیادین بر همه جهان و

۱- جشن سالانه عروج عیسی (ترجمان)

۲- Romano Guardini (زاده سال ۱۸۸۵ در ورونا و درگذشته سال ۱۹۶۸ در مونیخ) یکی از بزرگ‌ترین نمایندگان جهانی فلسفه کاتولیک که بسیار خواستار به‌جای آوردن همگانی فرایض دینی و مناجات و آداب دینی بوده است (ترجمان).

پدیده‌های جسمانی است. در ناهمسازی با آن برداشت و گروهی ترسایی از مرگ چلیپایی عیسی چنین است: خدا خود در تاریخ انسان و در رنج و درد و مرگ شرکت جسته و از این روی تاریخ انسان، مادیگری جهان و جسمانی بودن پیکر ما در زندگی خدایی راه یافته است. توماس شک‌کننده هشت روز پس از عید پاک دوباره می‌گوید: «انگشتانت را بگشای - دست‌هایم اینجاست! دست‌هایت را بگشا و در کنارم بنه، و بی‌گروش مباش، بلکه گروشمند باش» (یوهانس ۲۰، ۲۷).

اینکه در روزگار ما گریزی از تکلیف‌های دینی دیده نمی‌شود، بلکه در ناهم‌سویی با آن سخن از بایستگی آن می‌رود، نیز با هستی‌آلودگی احتمالی و گاه حتمی روزگار ما به بدی، نشانگر تاریخ معنویت ترسایی در دوره رونق خود است.

۴) برای بررسی درست پدیده‌های مانی‌گرایی باید همچون یک مسیحی در دل باورهای مسیحی فرو رفت و نباید از فراچهرش (متافیزیک) مانی‌گرایی کناره‌گریزد. زیرا که مانی‌گرایی را تنها با همین فراچهرش می‌توان دریافت. هانس جانس نیز در ۹۰ سالگی در پیش سخن مجموعه نوشتارهای خود نوشته: «من همیشه به مرز بس کردن ریاضت آنگونه که فلسفه از زمان کانت^۱ آموزانده، درمی‌نگرم. اما این با حق و خش‌ها سازگار نیست که می‌توانند پرسش‌هایی بکنند که تنها پاسخ اکتشافی و تصویر دیگر بیان را می‌خواهد».

مسئله مرگ و رنج نیز در مانی‌گرایی به‌سوی مرزهایی می‌رود که و خش انسان تنها پندارآمیز و امیدوارانه از آن تواند گذشت. اما و خش انسان می‌تواند با بیداری که از کاوش مانی اندوخته، بخواهد که آنها را حل کنند. آیا نه چنین است که هر جهان درخشش‌گرایی^۲ که خود را همانند برخی از روان‌گرایی‌ها^۳، با واژگان زیبایی چون «پیدایش خویشتن»، «خودگسترشی» آراسته، زیر پرسش‌هایی که مانی‌گرایی پیش کشیده خرد می‌شود؟ آیا نه چنین است که

۱- فیلسوف دوران آفرین آلمانی زیان (۱۷۲۴ تا ۱۸۰۸) (ترجمان)

۲- Welt-immanetismus

۳- Psychologismen

روایه‌های گسترش تا به مرز «انسان کامل بودن» چنانکه یشان گِیزر^۱، شری آروبیندو^۲ یا کِن ویلبر^۳ در دین‌گرایی نوین آورده‌اند، در برابر پرسش‌های دشواری که مانی دربارهٔ رنج و مرگ در میان می‌کشد همچون حباب صابونی می‌ترکند؟ آیا نه چنین است که واقع‌گرایی احتمالی که پرسش‌های مانی‌گرایان در زمینهٔ رنج و مرگ را همچون روایه‌های ناواقعی پس می‌زند و می‌خواهد تنها و تنها واقع‌گرا باشد، در ناواقع‌گرایی راستینی سقوط کرده است؟

اما باژ (عکس) این، پرسش‌هایی در زمینهٔ جهان‌بینی‌هایی چون فرا انسان شناسی^۴ رودولف اشتاینز^۵ یا از گروه‌های دین‌گرایی نوین که خود را می‌ستایند که و خش را دوباره باز یافته‌اند، پدیدار می‌گردد: آیا دوگرایی که ایشان با آن پیکر را تا به پایگاه یک راه‌گذرا و یا یک افزار پالایش و خش باز زیست‌گان پایین می‌آورند، یا پایین آوردن تکرار ناپذیری تاریخی تا به پایگاه راهی به سوی کلیت معنوی که البته پدیده‌های کناره‌ای بسیاری دارد، یک جور مانی‌گرایی نهانی نیست؟

مانی‌گرایی پرسش‌های خود را نه از کرسی سخنرانی شالوده‌کرده و نه از مبل آسودگی، این چیزی است که آن را از بسیاری از مکتب‌های نوگرا جدا می‌سازد. مانی‌گرایی این پرسش‌های بنیادین را - که این بزرگ‌ترین ویژگی آن است - در هستی انسان و زندگی عملی به‌روشنی بسیاری پیش کشیده است. چنین است که آنها را تنها از راه دریافت برداشت مانی‌گرایی از زندگی می‌توان دریافت. از این رهگذر می‌توان بهتر دریافت که چرا پدران کلیسا مانند آگوستینوس، مانی‌گرایی را چنان سخت پس زده‌اند. در گروه‌های ترسای روشن بود که خدا جهان را با خوارشماری پیکر - گوشت - ماده از گمشدگی نخواهد رهاوند، بلکه سخن خدا خودبخشی از این جهان خواهد گشت.

۱- Jean Gebser

۲- Shri Aurobindo

۳- Ven Wilber

۴- برابری است برای Anthroposophie که دانش شناخت پیوند انسان با جهان فراچهرشی است (ترجمان)

۵- فیلسوف اتریشی (۱۸۶۱ تا ۱۹۲۵) بنیادگذار فرا انسان شناسی (ترجمان)

برای دریافت پاسخ دین ترسایی باید آنچه را که آتاناسیوس بزرگ نزد خداشناسان کلیسا همچون قاعده‌ای کلی روشنگری (توضیح) داده، جدی گرفت. «خدا، انسان (= گوشت، ماده - جهان) شد تا انسان (= گوشت - ماده - جهان) خدا شود. هرآینه ما امروز باید چنین قاعده‌هایی را به زبان و احساس جهانی خود برگردان کنیم. اما تا پیام انجیل جدی گرفته شود، این تکلیف ترسایان است؛ «و سخن، گوشت شده و در میان ما جای گرفته است.»

فهرست بن نوشتارهای همگانی مانیکرای
(نیز با آنچه که درباره بن نوشتارها در سر سخن ی. سودبراک آمده بسنجید):

○ بن نوشتارهای زیر درآمدی خوب به دست می دهند:

H.J. Polotsky, Manichäismus

در

Pauly-Wissowa, Realenzyklopädie der
Classischen Altertumswissenschaft,
Supplementband, Stuttgart 1935, 241-272

M. Tardieu, Le manichéisme, Paris 1981;

(در ردیف "Que sais-je?", شماره ۱۹۴۰)؛ رویکرد ویژه به دیدگاه‌های تاریخی
در:

S.N.C. Lieu, Manicheism in the Later Roman

Empire and Medieval China, 2, Edition, Tübingen 1992.

(همراه با فهرست بن نوشتارهایی دامنه دار)

○ گزینشی از متن‌های مانیکرایان که برخی شان برگردان آلمانی نیز دارد، در
سرچشمه زیر بدست داده می شود:

A. Adam, Texte zum Manichäismus, 2 Auflage, Berlin 1969;

برگردان‌های آلمانی تنها در بن نوشتارهای زیر دریافته می گردد:

Die Gnosis III, Der Manichäismus

با همکاری J.P. Asmussen پیش سخن نویسی شده، و از سوی A. Bohlig
برگردان و روشنگری شده و در سال ۱۹۸۰ در زوریخ و مونیخ به چاپ رسیده
(با پیش سخنی بسیار خوب، هم اکنون کتاب نایاب است، چاپ تازه آن فراهم
می گردد.)، و در

Hymnen und Gebete der Religion des liches

متن‌های ایرانی و ترکی پیوسته به آیین‌های دینی از سوی H.J. Klimkeit کار شده و ترجمه گشته و در سال ۱۹۸۹ در آپلادن از چاپ برآمده است.

○ بن نوشتار زیر در برگیرنده گفتارهایی بنیادین در زمینه مانی‌گرایی از دیدگاه‌های گوناگون است:

Der Manichäismus, herausgegeben von G.Wildengren, Darmstadt

1977;

به ویژه گفتار زیر در آن برجسته است:

H-Ch. Puech, Der Begriff der Erlösung in Manichäismus aus:

(Ausdruck Eranos-Jahrbuch 4, 1936, Zürich, 1937, 183-286).

○ نوشتارهای بنیادین دیگر به ویژه درباره دست‌نویس کهن کلن اینهاست:

A.Henrichs, Mani and the Babylonian Baptists: A Historical

Confrontation.

پژوهش‌های هاروارد در:

Classical Philology 77, Cambridge (Massachusetts) 1973, 23-59;

L. Koenen, Augustine and Manichaeism in Light of the Cologne

Mani Codex, Illinois Classical Studies 3, Urbana (Illinois) 1978,

154-195.

○ نوشتارهایی که پژوهش‌های باروزه (actual) را بازتاب می‌دهند در کتاب‌های

زیرگردآوری شده‌اند:

Manichaeae Studies, Proceeding of the First International

Conference on Manichaeism, herausgegeben von. P.Bryder, Lund

1988;

Codex Manichaicus Coloniensis, Atti del secondo Simposio

Internazionale, herausgegeben von, L. Cirillo, Cosenza 1990;

Manichaica Selecta, studies presented to Professor J.Ries on the

بازماندهای زندگی مانی ۶۷

Occasion of his seventieth birthday, herausgegeben von A. von Tongerlo und S.Giverseu, Leuven 1991;

Studia Manichaica, II. Internationaler kongress zum Manichäismus,

herausgegeben von G.Wiesner und H.J. Vlimkeit, Wiesbaden 1992.



واژه‌نامه

آ	ب
آپاختر	باشنده
شمال (پارسی میانه)	مقیم (معین)
آذر	بالا
احترام (معین)	عکس (معین)
آگیشیدن	برابر نهادن
آویختن (فرهنگ مصدرها)	مقایسه کردن (در گویش مردم فرارود)
آماج	بُرش
(هدف) معین	بردن، حمل (از پاسی میانه)
آویژه	بُنچاک
خالص (معین)	سند - در گویش مردم کرمان: بَنچاق

الف	پ
اسپند	پاژ
مقدس (در معین همچون واژه‌ای از زبان	ظریف
پارسی میان)	پاسخوری
افسانه کردن	مستولیت
تعریف کردن	پایگان
ایدون	ساختار طبقاتی
چنین، اینچنین (معین)	پایمردی
	کمک (معین)

چهرش	پدافند
طبیعت (از پارسی میانه)	دفاع
خ	پوره
خشکه	کامل (در گویش مردم کابل)
قاره	پوش
د	جلد (در گویش مردم کابل)
در آیش	پیوستگی
دخول	ارتباط
درونه	
محتوی، درون مایه	
دوبن انگاری	ت
اعتقاد به دو خدایی، برگرفته از واژه	ترجمان
پارسی میانه دو - بنیشت - هنگار	مترجم (معین)
دونما گشتن	تنانی
پدیدار شدن (در گویش مردم افغانستان)	جسمی
دهانی	
شفاهی (در گویش مردم فرارود)	
ر	ج
روایی	جز شدن
رواج	تبدیل شدن (در فهرست تفسیر کشف
رهایش	الاسرار و عدةالابرار جز کردن را به معنی
نجات (معین)	تبدیل کردن آورده)
ز	چ
زمین کاوی	چلیپا
حفاری زمین	صلیب (معین)
	چم
	معنی (معین)

زورگیری

تصرف (در گویش مردم فرارود)

ژ

ژابیژ

شراره آتش (فرهنگ نفیسی)

ژاو

خلاصه (برهان قاطع)

س

سهدن

احساس کردن

ش

شالوده

طرح

شاین

راوی

شؤنر

نطفه، منی (پارسی میانه)

ف

فریب

طلسم (معین)

ک

کتار

قطار (فهرست تفسیر کشف الاسرار و
عدة الابرار)

کرانه مند

محدود (از پارسی میانه)

کردک

معما (فرهنگ نفیسی)

گ

گروش

اعتقاد، عقیده (از پارسی میانه)

گزاره

روایت

ل

لایدان

باتلاق (فرهنگ گویشی خراسان بزرگ)

م

مادینه

مونث (در گویش مردم فرارود)

مردمی

انسانیت (شاهنامه)

مگر

اما (در گویش مردم افغانستان)

ن

نرینه

مذکر (در گویش مردم کابل)

نشیب

انحطاط (پارسی میانه)

نویسا

کاتب

نهاد

وضع (معین)

نیوشنده

گوش کننده (معین)

و

وُخش

روح (پارسی میانه)

•

همچشم

رقیب (معین)

همچون

بعنوان (در گونهٔ پارسی تاجیکستان)

